

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۸، پیاپی ۱۱۸، زمستان ۱۳۹۴

## نسبت حاکمیت سیاسی و حیات اقتصادی در دوره اول حکومت صفویه (۹۰۷-۹۹۶ق)

سید احمد عقیلی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۷

تاریخ تصویب: ۹۴/۳/۱۱

### چکیده

شکوفایی و رونق اقتصادی جامعه نقش عمده‌ای در تعیین مسیر تحولات تاریخی و حرکت جامعه به سوی پیشرفت دارد. پیوند ناگسستنی اقتصاد با دیگر مسائل، عامل اثرگذار بر این حرکت بوده است. رویکرد این پژوهش بیش از هر چیز توصیف و بررسی تعامل نهاد حاکمیت با اقتصاد جامعه در عصر صفویه است. اهمیت این موضوع وقتی آشکار می‌شود که وضعیت اقتصادی در دوره هریک از پادشاهان صفوی دقیق‌تر و جامع‌تر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بر این اساس، مقاله به روش توصیفی- تحلیلی به تبیین اوضاع اقتصادی حاکم بر جامعه ایران در دوره اول عصر صفوی (۹۰۷-۹۹۶ق) می‌پردازد. تأثیر و نسبت دو مقوله حاکمیت و اقتصاد در این پژوهش

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ seyedahmad.aghili@yahoo.com

محور اصلی بحث است. در پایان مقاله نیز به رهیافت‌های جدید حاصل از انجام این پژوهش اشاره شده است. مهم‌ترین سؤال پژوهشی مطرح در این مقاله این است که مبنای تعامل دولت صفوی با نهادهای اجتماعی و اقتصادی این دوره چگونه بود. پاسخ مختصر به این سؤال این است که رابطه حکومت و حاکم با توده مردم و بازار در این دوره، رابطه عمودی، یعنی رابطه سلطه‌جویانه و مستبدانه بود و بین برخی گروه‌ها و قبایل - در دوره اول صفوی - رابطه مرید و مرادی وجود داشت. جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است. داده‌ها و اطلاعات برپایه یافته‌های حاصل از منابع گوناگون مورد تحلیل و استنتاج قرار گرفته است.

## واژه‌های کلیدی: حاکمیت سیاسی، اقتصاد، امنیت، شورش‌ها،

تجارت و پیشه‌وران.

### ۱. مقدمه

بدون شک حیات اقتصادی در سال‌های حکمرانی صفویه از موضوعات جدید پژوهشی است که اخیراً مورد توجه پژوهشگران و محققان قرار گرفته است. شاید یکی از دلایل این امر، وجود ماهیت تاریخ‌نگاری سنتی و گرایش جریان علمی ایران به سمت وسوی حاکمیت و توجه به رجال سیاسی بوده است. از سوی دیگر، سنت دیرپای تاریخ‌نگاری در ایران نیز از دیرباز به عنوان ابزاری در خدمت دولت‌ها قرار داشته و رویدادها را در قالب فکری مطلوب طبقه حاکم بیان می‌کرده است. این قالب فکری، گروه‌هایی مانند پیشه‌وران و کسبه را سطح پایین می‌دانستند و گاهی نیز ابراز وجود اجتماعی و اعتراض‌های آنان را در دفاع از حقوقشان بی‌ارزش و حقارت‌بار می‌شمردند و با القابی توهین‌آمیز چون «اجلاف» (روملو، ۱۳۵۷: ۵۸۷؛ منشی قمی، ۳۸۳: ۵۸۴) آن‌ها را می‌خواندند. با این اوصاف، محور پژوهشی این رساله تبیین رابطه و نسبت سیاست و اقتصاد عصر صفوی با یکدیگر

است. بنابراین، وقوف بر این موضوع از چند منظر قابل بررسی است: نخست آنکه مؤلفه‌های اقتصادی به دلیل اهمیت و تأثیری که در تحولات سیاسی این دوره داشتند، می‌توانستند از قدرتی سیاسی و فرهنگی نیز برخوردار باشند؛ چنان‌که قادر بودند تأثیر فرهنگی خود را نیز بر دیگر گروه‌ها و سازمان‌ها بر جای گذارند. در این زمینه، تأثیری که این مؤلفه‌ها بر شورش‌ها یا نهادهای این دوره نهادند، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اهمیت دیگر این موضوع در بررسی تأثیر حاکمیت سیاسی - دینی صفوی بر اقتصاد این دوره است. جامعه ایران سنی مذهب پیش از صفویان طی فرآیندی تدریجی در دوران صفویه به جامعه‌ای با اکثریت شیعه مذهب تحول یافت. در این تحول نهاد سیاسی و نهاد مذهبی نقشی مشترک داشتند. نهاد مذهبی که در آغاز با نهاد سیاسی ادغام شده و با آن آمیخته بود، به تدریج از آن جدا شد و در زمان شاه تهماسب هویتی مشخص و موقعیتی تثبیت شده یافت و پس از طی بحرانی موقت در زمان اسماعیل دوم و محمد خدا بنده در دوره سلطنت عباس اول ثبات و استحکام خود را پیدا کرد. این جریان تا پایان حکومت صفوی ادامه یافت. با عنایت به این موضوع می‌توان گفت رابطه حکومت صفوی با اقدار جامعه (اعم از مردم، تجار و بازار، اصناف و...)، به عنوان بخشی از پیکره نهاد سیاسی، رابطه‌ای مستقیم بوده است که نظارت سیاسی حاکم بر آن همانند دوران قبل از صفوی اعمال می‌شد؛ اما نظارت دینی آن آب و رنگ بیشتری با صبغه و حواشی شیعیانه به خود گرفت.

بر این اساس، تلاش این مقاله آن است تا به تاسی از این رابطه، تأثیر این نهادها را بر یکدیگر مورد ارزیابی قرار دهد. به این منظور هدف پژوهشی مقاله حاضر تبیین تاریخی اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره اول صفوی (۹۰۷-۹۹۶ق) و تبیین اثرپذیری حیات اقتصادی عصر صفوی از نظام سیاسی حاکم بر آن است. بنابراین، دو پرسش بر این پژوهش مترتب است که عبارت‌اند از: ۱. حاکمیت صفوی در دوره مورد بحث چه نقشی در تضعیف یا تثبیت حیات اقتصادی این دوره داشت؟ ۲. دولت صفوی چگونه با مردم و نهادهای اقتصادی این دوره دارای منافع مشترک مالی بود؟

برای ارائه پاسخی مستدل به این پرسش‌ها می‌بایست چندین مسئله مهم مورد توضیح و تفسیر قرار گیرد؛ از جمله اینکه ساختار و تشکیلات صنفی در دوره اول صفوی از دوران

قبل از خود تأثیر زیادی پذیرفته و فقط اندک تغییراتی در آن نمایان بود. در طول حکومت صفوی در دوره مورد بحث به علت مصالح حاکم مستبد، هیچ گاه انباشت سرمایه و دگرگونی نظام اجتماعی و اقتصادی حاصل نشد و ماهیت استبداد تغییری نکرد؛ بلکه نمود شخصی شده استبداد تغییر کرد. بنابراین، انتظاری درخصوص تغییر و تحول اساسی در حیات اقتصادی این دوره وجود ندارد. حیات اقتصادی این دوره هرچند تحت نظارت دولت و حاکمیت قرار داشت، به شدت از اوضاع و احوال سیاسی این دوره تأثیر پذیرفت. از این لحاظ ارتباط تنگاتنگی بین نهاد سیاسی و حیات اقتصادی برقرار است. درخصوص پیشینه تحقیق حاضر نیز می‌بایست اشاره کرد که تحقیقاتی که به‌طور خاص درباره تعامل این دو مقوله در عصر صفوی انجام شده‌اند، بسیار اندک و انگشت‌شمارند. در ذیل به برخی از این تحقیقات اشاره می‌شود:

- Keyvani, M (1982). *Artisans and gild life in the later safavid period*. Berlin.

این اثر که پایان‌نامه دکتری در دانشگاه دورهام انگلستان بوده و بعد در برلین به چاپ رسیده است، با استناد به اسناد و مدارک و سنگ‌نبشته‌ها، اطلاعات مبسوطی درباره حیات اقتصادی و اصناف عصر صفوی ارائه می‌دهد. مؤلف در بخش پایانی رساله خود به پیوندهای میان تجار عصر صفوی و موانع رشد اقتصادی ایران در آن روزگار اشاره کرده است.

- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی و رشد سرمایه‌داری در ایران*. تهران: زمینه.

گرچه موضوع اصلی این کتاب درباره موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوران قاجاریه است، فصل اول آن به اهمیت اقشار اجتماعی اثرگذار در حیات اقتصادی جوامع شهری اختصاص یافته است که اشاراتی موجز به عصر صفوی دارد. این اثر به این دلیل مورد توجه قرار گرفته است که نویسنده به برخی کارایی‌های اقشار اجتماعی اثرگذار مانند تجار و انجمن‌های صنفی در دوره صفوی اشاراتی دارد و دیدگاه‌ها و نظرات قابل تأملی در این باره ابراز می‌کند.

- نویدی، داریوش (۱۳۸۶). *تغییرات اجتماعی-اقتصادی ایران در عصر صفوی*. ترجمه هاشم آقاچری. تهران. نشر نی.

این اثر به بررسی علل عدم توسعه سرمایه‌داری در ایران عصر صفوی و همچنین تحلیل ساختار اجتماعی-اقتصادی ایران این دوره از منظر تاریخی می‌پردازد. از دیدگاه نویسنده در دوره اول صفوی ساختار ایلی و قبیله‌ای بر جامعه حاکم بود و نظام اقتصادی و اجتماعی این دوره هیچ تفاوتی با دوره قبل از صفویه ندارد. این اثر به دلیل تحلیل‌هایی که درباره ساختار جامعه ایرانی در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی ارائه می‌دهد، دارای نکات قابل توجهی است؛ با وجود این نویسنده نقش اقتصادی و تولیدی ایران را در نظام جهانی دارای اهمیت نمی‌داند که البته این نظر و تحلیل نویسنده نیازمند تأمل و تفسیر بیشتری است.

## ۲. نسبت حاکمیت سیاسی و حیات اقتصادی در عصر شاه اسماعیل اول

جامعه ایران زمان شاه اسماعیل با جوامع پیش از خود، خصوصاً اسلاف ترکمانش، شباهت‌ها و همسانی‌های زیادی داشت. تمرکزگرایی و وحدت سیاسی ایجاد شده از سوی شاه اسماعیل تنها نقطه قوت تمایز این دوره به‌شمار می‌رود. بنابراین، برای دستیابی به درکی درست از اوضاع سیاسی و اقتصادی این زمان لازم است ابتدا روزگار پیش از شاه اسماعیل را به‌اختصار مورد بررسی قرار داد تا بتوان نتیجه درستی از این دوره به‌دست آورد.

با مرگ شاهرخ تیموری اتحاد نسبی‌ای که در اداره کشور وجود داشت، فروپاشید و دیگر نیرویی که بتواند کل کشور را به‌شکل واحد اداره کند، وجود نداشت. قدرت بین قبایل تقسیم شد و آن‌ها مدام بر سر تصاحب زمین و به رخ کشیدن توان خود برای جانشینی مجادله می‌کردند. اینان چون به قدرت نظامی خود اتکا داشتند و مدام در حال جنگ با یکدیگر بودند، نتیجه‌ای جز تخریب و ویرانی شهرها و اقتصاد کشور به‌بار نمی‌آوردند. از طرف دیگر، قبایل درگیر جنگ برای تأمین مخارج خود احتیاج به درآمد داشتند؛ بنابراین با گرفتن مالیات، بر مردمی که دچار فقر و تنگدستی شده بودند فشار می‌آوردند. از آنجا که اوضاع اقتصادی اساس زراعی داشت، به دلیل ناامنی و مالیات‌های

فراوان بسیار متزلزل شد. انحطاط اقتصادی با هرج و مرج سیاسی همراه گردید و نظام اجتماعی در وضعیتی بسیار ضعیف و بی ثبات قرار گرفت (نویدی، ۱۳۸۶: ۲۹).

یکی از دلایل مهم رکود اقتصادی، شیوه مالیات گیری به روش هایی بود که از دوران تیموری به جا مانده بود؛ به گونه ای که «هرکس به نسبت و نوع کاری که انجام می داد، مشمول پرداخت ده یا دوازده گونه مالیات بود» (طاهری، ۱۳۸۳: ۱۳۶). اوزون حسن در مدت ده سال حکومت خود (۸۷۲-۸۸۲ق) درصدد حذف و کاهش این گونه مالیات ها برآمد و با وجود مخالفت های سختی که با او می شد، بالاخره توانست این نوع مالیات ها را به نصف کاهش دهد و در کنار آن، آرامش، توسعه و آبادانی را به فراخور موقعیتش ایجاد کند؛ اما واگذاری سیورغال ها همچنان پابرجا بود. مالیات این زمین ها جمع آوری نمی شد. این زمین ها چون در اختیار امیران و سرکردگان ارتش بودند، اصولاً معاف از مالیات بودند. این مسئله نشان دهنده آن است که عدالت اجتماعی رعایت نمی شد و مردم در رضایت اقتصادی به سر نمی بردند؛ اما بازاریان و پیشه وران و صنعتگران از امنیت ایجاد شده بهره برده و رونق نسبتاً خوبی به کالاها و تولیدات ایرانی داده بودند. باربارو (۱۳۸۱: ۸۹، ۹۱، ۹۵ و ۱۵۱)، از رونق و کیفیت خوب تولیدات در بازارهای تبریز، کاشان، یزد، شیراز و حتی قم یاد می کند.

سلطان یعقوب به اصرار شیخ عیسی ساوجی تصمیم به اصلاح روند مالیاتی داشت که منجر به کشته شدن او و شورش سربازانش گردید و اصلاح این قانون همچنان ناکام ماند. از سوی دیگر، ناامنی و جدال بر سر تصاحب قدرت، دوباره به ایران بازگشت که روند ناکامی رشد اقتصادی را به همراه داشت. بنابراین، اوضاع توصیف شده حکایت از این دارد که حاکمان آق قویونلو نیز فقط درصدد رفع معضل به صورت مقطعی بودند، نه رفع مشکل زیربنایی بحران.

این وضعیت، جنگ و جدال بین سران قبایل را به همراه داشت که نتیجه آن تخریب شهرها، کاهش جمعیت و وخامت اقتصاد کشور بود. قحطی و طاعون نیز مزید بر جنگ های داخلی شد. این عوامل فشار بر نیروی مالیات دهنده را افزود و در نهایت تجار و دهقان و پیشه ور را به شورش و قیام واداشت. چون اسماعیل قیام خود را آغاز کرد، از

همان ابتدا مورد استقبال گروه‌های ناراضی قرار گرفت؛ زیرا تشیع همواره برابری طلبی و مساوات را تبلیغ می‌کرد. از جمله ناراضیان، تجار و ارباب حرف بودند که با ورود اسماعیل به تبریز از او استقبال گرمی کردند. چون شاه اسماعیل بر الوند پیروز شد و وارد تبریز گردید، «سادات واجب الاحترام و قضات انام و علمای فخام و رئوس دهاقین و ارباب حرف و باقی متوطنان و اهالی شرف و تجار و غربای هر جانب و طرف، قدوم لشکریان را به اکرام تمام استقبال نموده، به شرف ملاقات و مقامات امرای عظام مشرف شدند» (امینی، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

زمان لازم بود تا شاه اسماعیل بتواند امنیت و رونقی را که پیشه‌وران و تجار انتظار داشتند، برقرار کند. این در حالی بود که وی هیچ برنامه منظم و حساب شده‌ای برای نظام سیاسی و اجتماعی جامعه ایران نداشت و تا پایان نیز نتوانست این ساختار را تغییر دهد؛ بلکه وی فقط موفق به ایجاد اتحاد و یکپارچگی در ایران شد. جنگ‌های زیاد شاه اسماعیل علاوه بر نابودی سرزمین‌های قابل کشت و نیروهای صنعتی، باعث تخریب و انهدام قدرت اقتصادی و مالی کشور گردید. در جنگ‌های اولیه باینکه مبلغ مالیات‌ها تغییر نکرد، این توسعه ارضی و گسترش فتوحات بود که سود فراوانی نصیب دولت صفوی نمود. مسلم است که بعد از تحکیم قدرت صفوی، به سبب توقف کشور گشایی و عدم گسترش فتوحات، درآمدها کاهش می‌یافت؛ درحالی که شاه اسماعیل همچنان بر ثابت ماندن مبلغ مالیات‌ها اصرار داشت.

کاهش درآمدها سبب توجه به دو منبع درآمدی شد که اولی زراعت و کشاورزی و دیگری بازار و اهل صنعت بود. شاه اسماعیل هرچند درگیر جنگ‌های فراوانی بود، از توجه به مردم و اقدام برای بهبود وضع اقتصادی آنان غافل نبود. نقل شده است که «کار در احداث قلاع و جاده‌ها و مجاری آب و غیره مقام مهمی برای شاه اسماعیل داشت» (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۴۸۱). این امر از دو جهت دارای فایده بود: اول اینکه کشاورزان روستایی قوت و قدرت می‌گرفتند و مجذوب او می‌شدند و دیگر اینکه سطح زمین‌های زیر کشت افزایش می‌یافت و نتیجه آن افزایش تولید و مالیات بود.

پطروشفسکی آورده است که شاه اسماعیل برای رونق بیشتر این کار، مالیات‌ها را تا یک‌ششم کاهش داد (همان‌جا)؛ بنابراین، توجه این نکته که از یک طرف مالیات‌ها را کاهش و از طرف دیگر هزینه بیشتری را برای احداث جاده‌ها و احیای شبکه‌های آبیاری صرف می‌کرد، تنها بدین صورت مقبول است که بپذیریم تولید و اقتصاد در این زمان رونقی یافته و بارور شده است. البته، در تمامی شهرها و مناطق ایران وضعیت بدین شکل نبود؛ بلکه فقط در شهرهای بزرگی چون تبریز، اردبیل، اصفهان و بعضی شهرهای دیگر چنین شرایطی حاکم بود.

روشن بود که رونق کشاورزی، بازار تجارت و صنعت را نیز تحت تأثیر رشد خود قرار می‌داد. از این رو، چون به شهرهای مهمی مثل تبریز، اردبیل، خوی، اصفهان، کرمان، کاشان، شیراز و... توجه شد، این شهرها رو به آبادانی نهادند و بازارهایشان رونق و افزایش یافت. بازارهای متعدد در هر شهر نشان از وجود کالاهای زیاد و رونق اقتصادی آنجا می‌داد. آنجللو از شهرهای شمالی، از محمودآباد تا دربند، یاد می‌کند که بسیار آباد و پررونق بوده‌اند و به ابریشم استرآباد (گرگان) اشاره می‌کند که در زمان او به علت تولید زیاد و رونق آن، شهرت فراوان داشته است (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۴۰-۳۴۱). وی همچنین از کاشان به دلیل فراوانی نعمت و صنعتگران بزرگش یاد می‌کند که در آن پارچه‌های نخی و ابریشمی تولید می‌شده است (همان، ۳۴۵). از توصیف بازرگانان و نیز معلوم می‌شود که تبریز نیز در این زمان پررونق بوده و در محیط بزرگ این شهر، کاخ‌های بزرگ و خانه‌های باشکوه بسیار وجود داشته است.

همان‌طور که ذکر شد جنگ‌های خارجی و داخلی، بعلاوه شورش‌ها و بلایای متعدد طبیعی چون وبا و طاعون، مشکلات و موانعی در مقابل رونق اقتصادی این دوره بودند که شاه اسماعیل سخت با آن‌ها دست به گریبان بود. امیرحسین کیا با شورش خود در شمال، علاوه بر نابودی افراد و زمین‌های کشاورزی، وضعیتی در این منطقه ایجاد کرد که مدت مدیدی فقر شدید گریبان‌گیر مردم این منطقه شد (ر.ک. جُنابدی، ۱۳۷۸: ۱۷۳ به بعد).

پس از او قیام محمد کره در ابرقوه و نواحی یزد، ضمن ایجاد چنین مشکلاتی، سبب بروز قحطی شد. سیدسلیمان نیز در تبریز و در غیاب شاه اسماعیل که به خراسان رفته بود،



«جمع کثیری که بر سر او گرد آمده بودند، فرصت غنیمت داشته اراده تصرف تبریز نمودند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۲۸). این‌ها از جمله شورش‌هایی هستند که در زمان وی به وقوع پیوستند.

این درگیری‌ها، به‌نوعی نارضایتی و سرخوردگی مردم و طرفداران خاص شاه (قزلباش‌ها) را در پی داشت. تأثیر شکست جنگ چالدران چنان بود که سیاست جنگ با همسایگان متوقف شد و رقابت‌های داخلی به ستیز بین قزلباش‌ها انجامید. خود شاه نیز چنان سرگشته و افسرده شده بود که بقیه عمرش را به عیاشی و سوگواری و افسردگی گذرانید و در هیچ جنگ دیگری شرکت نکرد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۵۶؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۱۲۰). البته، کناره‌گیری شاه‌اسماعیل از امور مملکت و عزلت‌نشینی او بعد از جنگ چالدران، تضادهای درونی حکومت صفوی را شدت بخشید و بی‌توجهی شاه به کم‌رنگ شدن رفاه مردم و ناامنی و رکود اقتصادی افزود.

جنگ چالدران از ابعاد گوناگونی بر جامعه ایران تأثیر گذاشت. علاوه بر شکسته شدن هیبت و ابهت غلوآمیز شاه‌اسماعیل، نارضایتی مردم نسبت به حکومت را نیز آشکار ساخت. «خداوندگار روم با سپاه از چالدران کوچ نمود، روانه تبریز گردید. چون به حوالی شهر رسید، مردم به استقبال او بیرون آمده، خداوندگار داخل شهر شد» (عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۸: ۵۳۳) قاضی احمد منشی قمی (۱۳۸۳: ۱/ ۱۳۲) در تکمیل این نارضایتی به استقبال «جمعی از اشراف و اهالی و اهل بازار» نیز اشاره کرده و آن‌ها را به جمع استقبال‌کنندگان افزوده است. این امر از اوضاع نامساعد اجتماعی و اقتصادی ده سال پایانی حکومت شاه‌اسماعیل حکایت دارد.

منابع این دوره همچنین از گروهی هنرمند و صنعتکار ایرانی یاد می‌کنند که سلطان سلیم در موقع حضورش در تبریز آن‌ها را با خود به قسطنطنیه برده است. آنجلو تعداد این گروه را هفتصد خانوار نوشته است (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۷۹ و ۳۵۲). البته، معلوم نکرده است که آن‌ها را به‌زور برده‌اند یا اینکه به میل خودشان رفته‌اند. چه بسا بتوان تصور کرد که این گروه خود نیز راغب به چنین کوچ و سفری بوده‌اند.

نارضایتی مردم، معضلات اقتصادی و پریشان حالی آنها فقط اختصاص به تبریز که مورد حمله و هجوم سپاهیان ترک عثمانی قرار گرفته بود، نداشت؛ بلکه از اشعار شهر آشوبها نمایان می شود که این وضعیت، شهرهای متعددی از کشور را شامل می شده است. از جمله اشعار «آگهی خراسانی» (ف. ۹۳۲ق) که در سال ۹۲۶ق قصیده‌ای در مذمت حکام، سادات، علما، اشراف و اعیان هرات به نظم کشید، به خوبی گواه بر این ادعاست:

«پایتخت صد هزاران خسروی گیتی گشاست      کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است  
چرخ کجرو بین کزو شهری چنین      مسکن جمعی پریشان روزگار اتر است»  
(گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۸۸)

پس از جنگ چالدران در حیات مذهبی و اجتماعی جامعه نیز تغییراتی به وجود آمد. قیافه‌ها و شکل و شمایل ظاهری به تدریج تغییر کرد. کلاه و لباس مریدان صفوی فراگیر و ریش‌ها بلندتر شد. انگشتر و تسیح فزونی یافت، اذان و اقامه تغییر کرد (جُنابدی، ۱۳۷۸: ۱۵۴؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۶۵) و دعاهای شیعی رشد و گسترش یافت. مساجد با سبکی جدید برپا و پر شد، نماز جمعه برگزار گردید و اجتماعات دینی گسترش یافت. حوزه‌های علمیه از جوانان پر شد و رونق گرفت. بسیاری از نام‌ها تغییر یافت و نام ائمه بیشتر بر روی فرزندان گذاشته شد. سادات از ارج و قرب زیادی برخوردار شدند و چه بسا بر تعدادشان نیز افزوده شد و از محبوبیت زیادی برخوردار گردیدند. رابطه مردم با روحانیت نیز برقرار و بیشتر شد. این تغییر در اقتصاد نیز صورت گرفت. مثلاً خمس از زاویه دیگری مطرح شد و مردم موظف شدند آن را از کسبشان پرداخت کنند؛ به این معنی که مقداری از پول خود را می‌بایست برای افرادی که توان کار نداشتند، صرف می‌کردند. مبالغ زیادی نیز صرف امور خیریه و اوقاف شد و قس علی هذا.

پرواضح است که وقتی چنین شور و جذبه‌ای در یک جامعه به وجود می‌آید، به گفته

ماکس وبر:

اقتصاد و دیگر اعمال مربوط به زندگی روزمره، حقیر انگاشته می‌شود و انگیزه‌های روانی برای کار و فعالیت را نمی‌شود از ارزش‌های متعالی دین استخراج کرد. سالک این دین [شاه اسماعیل] به عنوان یک قدیس پرستش می‌شود

و یا دست کم مردم عادی از او تبرک می جویند و از قدرت جادویی او برای پیشرفت در امور دنیوی یا نجات اخروی استمداد می طلبند. از همین رو، سالک همواره بر مردم عادی که ایمان به عمق وجودشان رسوخ نکرده است، نفوذ شدید دارد. این نفوذ ممکن است صرفاً در عرصه تشریفات و شعایر و جزئیات سنتی حاکم باشد؛ زیرا در چنین دنیایی، کار و عمل این جهانی اصولاً از نظر مذهبی بی اهمیت بود (۱۳۸۷: ۳۲۸).

به طور کلی جامعه‌ای را که شاه اسماعیل پایه گذاری کرد، می توان در سه گروه اجتماعی متفاوت خلاصه و تفکیک کرد: اول، گروهی که حقیقتاً و به طور کامل روح مذهب شیعه را پذیرا شدند و قادر به تشخیص شیعه واقعی بودند. دوم، طرفدارانی که دارای تعهدی صوری نسبت به صفویه بودند. این گروه را که بیشتر انگیزه‌های سوداگرانه داشتند، می توان شامل بازرگانان و تجار دانست. گرچه حاکمیت صفوی استقلال اقتصادی این گروه را از بین نبرد، به دلیل استبداد انحصاری شاه قدرت زیادی نیافتند؛ البته همچنان یکی از ارکان بزرگ اقتصادی محسوب می شدند. گروه سوم افرادی بودند که پیوستن و ماندن به اعتقاد صفوی و شیعه را به واسطه مصلحت زمان - یا به واسطه غنایم و فتوحات، یا تهدید نظامی و یا به واسطه اعتقاد به مرشد کامل و عمل به فرمان او - در هر امری مطاع می دانستند.

از آنجا که حاکمیت شاه اسماعیل در ارتباط مستقیم با دین قرار گرفت و بر سازمان‌های مذهبی نفوذ یافت، ارزش گذاری‌ها، قرائت‌ها و تغییر رویه‌های دینی زمان او حتی از سوی روحانیان نیز با نظام حکومتی هم‌راستا و هماهنگ شد؛ این گونه بود که وی به بهترین وجه به اهداف خود می رسید. پیوندی احساسی و بسیار قوی بین گروه‌ها و سازمان‌هایی که با او و جامعه‌اش مرتبط و همسو بودند، به وجود آمد و این گروه‌ها آنچنان که وی می خواست، جامعه را اداره می کردند. بنابراین برخورد با اهل سنت و لعن خلفای سه گانه (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۶۴؛ روملو، ۱۳۵۷: ۸۶) و هر آنچه در این راستا بود، موجب تهییج بیشتر احساسات و قوی تر شدن پیوند گروه‌ها می شد. این روند فقط در زمینه تخریب، کارا و سازنده نبود؛ بلکه در سازندگی و آبادانی نیز بسیار مؤثر بود.

با این توصیفات، هم‌اکنون می‌توان موقعیت و ساختار اقتصادی سال‌های تأسیس و تثبیت حکومت صفوی را به‌دقت مورد بررسی قرار داد. در این زمان ساختار نظام سیاسی و اقتصادی صفوی تفاوت عمده‌ای با آق‌قویونلوها نداشت. قبایل و رهبران آن‌ها همچون گذشته، همچنان موجودیت اصلی سیاسی کشور محسوب می‌شدند و خواهان کسب قدرتی جنبی در کنار قدرت مرکزی بودند و به‌نوعی هدف تمرکزگریزی داشتند. قدرت اصلی همچنان در اختیار آن‌ها بود؛ زیرا اولاً دیوان‌سالاری شکل گرفته زیر سلطه آن‌ها قرار داشت و ثانیاً نیروی نظامی کشور از سوی آن‌ها سازمان‌دهی می‌شد. نتیجه چنین خصایصی تمرکزگریزی توأم با سرکشی و جدال‌های سخت داخلی بود. اما، در خلال سلطنت شاه‌اسماعیل چنین رفتاری بروز نکرد و این به‌دلیل جایگاه و قداستی بود که مرشد کامل (شاه‌اسماعیل) نزد آن‌ها داشت. این مزیت اوضاع را چنان تغییر داد که باوجود کشمکش و منازعه با یکدیگر، همکاری و حمایت از دولت مرکزی همچنان استوار و پابرجا بود.

رابطه حکومت و حاکم با توده مردم و بازار در این دوره، رابطه عمودی یعنی سلطه‌جویانه و قیم‌آبانه بود؛ اما نسبت به برخی گروه‌ها و قبایل، این رابطه حالت مرید و مرادی داشت. این مریدان با شور و شوق فراوانی به مرشد کامل خود عشق می‌ورزیدند و وظیفه‌شان اطاعت و پیروی از او بود. درمقابل، مرشد نیز هرآنچه کسب می‌کرد، از آن آنان می‌دانست و به آن‌ها می‌بخشید. اما، با تکمیل فتوحات شاه‌اسماعیل مردم دیگر نیز مجبور به پذیرش و تسلیم شدند؛ چون اداره برخی مناطق به رهبران قبایل سرسپرده واگذار شد، درآمدزایی و کسب منافع از آن مناطق نیز نصیب آن‌ها می‌شد. بنابراین، سازمان دیوانی-اداری بر مبنای نحوه مالیات‌گیری قبایل در مناطق حضورشان تنظیم می‌شد.

عمده‌ترین درآمد دولت که ترکیبی از ساختار قبیله‌ای و دیوانی بود، ثروت تصاحب‌شده از سرزمین‌ها در جنگ‌ها و از طریق مالیات‌ها بود. جنگ‌های ابتدایی قزلباش‌ها ثروت و منبع بسیار کارآمدی برای سران قبایل محسوب می‌شد؛ به همین دلیل بود که تمرکزگریزی را به تمرکزگرایی دیوان‌سالاری ترجیح می‌دادند. جنگ‌های فراوان شاه‌اسماعیل اگرچه منافع آنان را تأمین می‌کرد، نابودی سرزمین‌های قابل کشت و نیروی

صنعتی بسیاری را نیز به دنبال داشت. بنابراین، منافع قبایل، انهدام قدرت اقتصادی و مالی کشور را به همراه داشت.

با اتمام فتوحات و تحکیم قدرت صفوی به سبب توقف کشور گشایی و عدم گسترش فتوحات، درآمدها کاهش یافت. مالیات‌ها نیز به علت ناتوانی پرداخت کنندگان و تخریب و نابودی و بی توجهی به زمین‌های مستعد و صنایع و نیروی فعال کارا، رونقی نداشت. لاجرم توجه شاه و دولت به ایجاد تغییراتی به منظور آبادانی و عمران بیشتر شد. اهتمام به جاده‌ها و مجاری آب‌ها و قنات بدین منظور سرلوحه عنایت شاه اسماعیل واقع شد (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۴۸۱).

بسیاری از ایالات زیر نظر و فرمان رهبان قبایل بود. مالیاتی که از دهقانان و پیشه‌وران و صنعتگران در این مناطق گرفته می‌شد، اگرچه با نظارت و کنترل حکومت مرکزی بود، بخشی از آن صرف سپاهیان و حقوق و مواجب حاکم می‌شد. بدین ترتیب، قبایل جایگاه اجتماعی، نظامی و اقتصادی خود را به هر نحو که ممکن بود، در زمان شاه اسماعیل اول در جامعه ایران گستراندند. نظامیان قزلباش خود را صاحب همه امور کشور می‌دانستند و بی شک در وضعیت مطلوب اقتصادی و معیشتی به سر می‌بردند. منابع تاریخی دوره شاه اسماعیل اول، از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی او چندان یادی نمی‌کنند.<sup>۱</sup> مسلماً اگر تغییراتی در بهبودی اوضاع مردم و رفاه آن‌ها صورت می‌گرفت، منابع مذکور این تغییرات را یادآور می‌شدند. بنابراین، فقط امنیت ایجادشده در این دوره بود که کارها و تلاش روزمره مردم و پیشه‌وران را به حالت عادی بازگردانید.

به هر حال، سال‌های پایانی حکومت شاه اسماعیل در بحران و سختی ناشی از عدم امنیت و بی توجهی حاکمیت به مردم و جامعه سپری شد. البته، از این نکته نیز نباید غافل شد که مشکلات و مشقت‌های مردم در زمان شاه اسماعیل از بی‌سیاستی و بی‌تدبیری دیوانیان و

---

۱. رک. عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۸). تصحیح اصغر منتظر صاحب. ج ۳. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ عالم‌آرای صفوی (۱۳۶۳). به کوشش عبدالله شکری. ج ۲. تهران: اطلاعات؛ امینی، ابراهیم بن میرک جلال‌الدین (۱۳۸۳). فتوحات شاهی. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ روملو، حسن (۱۳۵۷). احسن التواریخ. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.

قوم‌گرایی و قوم‌ستیزی قبایل حاکم نشئت می‌گرفت. وضعیت ایجادشده در طول ۲۳ سال حکومت وی قطعاً مورد پسند تمام اقشار جامعه و درعین حال، به‌طور کامل قابل‌اصلاح نبود؛ از همین رو زمان مناسبی برای نتیجه‌گیری نبود.

اهداف اولیه شاه اسماعیل به‌درستی به ثمر نشست؛ درحالی‌که در این اهداف به رفاه و رستگاری مادی مردم توجه چندانی نشده بود. بی‌توجهی شخص شاه به مال دنیا، مسلماً نتیجه‌ای جز این نمی‌توانست داشته باشد که مریدان و مردم تحت حاکمیت او نیز به چنین سیاستی اقتدا کنند. «در همت چنان بود که هرچ از خراج بلاد به حضرتش آوردندی، در همان محل بخشیدی و دیناری خزینه نکردی. نه خرج یک‌روزه اندوختی و نه جامه یک‌ماهه دوختی. بارها بارها زر بی‌خواهش به خانه محتاجان فرستادی» (هدایت، ۱۳۳۹: ۸/۴۳).

تهی بودن خزانه شاه اسماعیل با تهی بودن خزانه دیگر شاهان صفوی این تفاوت را داشت که وی به خواست خود هزینه‌ای در خزانه نگه نمی‌داشت. هرآنچه بود به رعیت می‌پرداخت (روملو، ۱۳۵۷: ۲۳۸)، و غنایم جنگی به‌دست آمده را بلافاصله بین سربازان و قزلباشان تقسیم می‌کرد (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۶۳؛ جُنابدی، ۱۳۷۸: ۱۲۹ و ۲۴۲). اما، اخلاف او با اسراف و ولخرجی و بی‌بندوباری خزاین کشور را به انتها می‌رساندند و همواره خزانه از این راه‌ها بود که تهی می‌شد.

### ۳. نسبت حاکمیت سیاسی و حیات اقتصادی در عصر شاه تهماسب اول

بعد از درگذشت شاه اسماعیل، فرزند ده‌ساله‌اش، تهماسب، جانشین او شد. او و اطرافیانش درصدد تغییرات درون‌سیستمی حکومت برآمدند. چون تهماسب جایگاه و قداست پدرش را نداشت، لاجرم می‌بایستی این تغییرات را انجام می‌داد. به‌منظور دستیابی به این اهداف، تغییراتی در ساختار اداری کشور به‌وجود آمد و مقام صدر، جایگاه متفاوتی یافت و روحانیان به‌عنوان یک نهاد و ساختار بعد از شاه در هرم قدرت قرار گرفتند (آقاجری، ۱۳۸۹: ۱۰۸). بنابراین، تغییر در سلسله‌مراتب قدرت یکی از پیامدهای جانشینی بود؛ چراکه شاه اسماعیل در رأس قدرتی قرار داشت که بسیار فراتر از قدرت جانشینش بود.

پر کردن خلأ جایگاهی که شاه اسماعیل به اعتبار مرشدی کامل و قداستش داشت، اساساً امکان پذیر نبود؛ زیرا دیگران نیز می بایست برای رسیدن به آن جایگاه، همان شرایط صوفیانه خاندان صفوی و محبوبیت قبلی را می داشتند. فرصت و زمان لازم بود تا تهماسب بتواند جایگاه پدرش را با همان اعتبار کسب کند. در این مسیر کار او دشوارتر از اسماعیل بود؛ چرا که پذیرش اسماعیل از طرف مردم به عنوان شاه، خصوصاً از جانب مخالفان، بسیار آسان تر از شاه تهماسب بود. بنابراین، در ابتدای کار، رأس هرم جدید از قدرت قبلی فاصله بسیار داشت.

جانشین شاه اسماعیل شخصیتی کاملاً متفاوت با وی بود. تهماسب گرچه بیش از ده سال نداشت، بعدها نشان داد که بسیاری از خصایص پدر را به ارث برده است و روند حاکمیتی کاملاً متفاوت با او را دنبال می کند. حکومت طولانی شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) را نمی توان در محوری ثابت مورد بررسی قرار داد. این حکومت ۵۳ ساله را می توان به سه دوره متفاوت تقسیم کرد و هر دوره را متناسب با شرایط آن دوره بررسی نمود.

## الف. سال های ۹۳۰ تا ۹۶۱ق

این دوره سی ساله که با صلح آماسیه خاتمه می یابد، دوره ای پر آشوب توأم با جنگ های مداوم داخلی و خارجی است. در ابتدای حکومت شاه تهماسب بی ثباتی آشکاری بر کشور حاکم بود که به سرعت به ثبات مبدل شد. یکی از دلایل این بی ثباتی، هرج و مرج و جنگ های داخلی در کشور پس از مرگ شاه اسماعیل و در دوران نوجوانی شاه تهماسب بود. قبایل علاوه بر کسب منافع و زمین های بیشتر، برای زیر نفوذ درآوردن شاه رقابت سختی داشتند. تهاجمات خارجی و از بین رفتن امنیت راه ها و کاهش تجارت بین شهرها و افزایش مالیات ها، دیگر مواردی بودند که بر این بی ثباتی افزوده و با لطمه وارد کردن بر منابع تولیدی، اقدامات آغاز شده در دوران شاه اسماعیل را نیز متوقف کرده بودند.

انتظار می رفت این بحران، نظام تازه تأسیس صفوی را به ورطه نابودی کشاند؛ اما چنین نشد و شاه تهماسب خیلی زود پس از یک دهه اوضاع را در اختیار گرفت و این دوره را به یک دوره استقرار و ثبات برای ماندگاری دولت صفوی تبدیل کرد. او ابتدا با کشتن

حسین خان شاملو، رئیس قدرتمند قزلباش‌ها، به سال ۹۳۹ق سلطنت خود را از زیر سیطره سران آن‌ها خارج کرد و قدرت خویش را استحکام بخشید (تهماسب صفوی، ۱۳۶۳: ۱۵). استقرار و استحکام دولت شاه‌تهماسب با در اختیار گرفتن دو نهاد سیاسی و دینی، توأمان، قوت گرفت. تفاوتی که بین حکومت وی با حکومت شاه‌اسماعیل وجود داشت، این بود که از حکومت شاه‌اسماعیل بیشتر در جایگاه مرشد کاملی و طریقت‌حمایت می‌شد؛ اما حکومت شاه‌تهماسب بیشتر بر مبنای شرعی استوار شده بود. بنابراین مخالفت با حکم و فرمان او به مثابه مخالفت با حکم خدا و پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) تلقی می‌شد. همین مسئله، اندیشه و نظام اجتماعی را دچار دگرگونی عظیمی کرد. زندگی روزمره، کار و تلاش، خرید و فروش، همه و همه، تحت تأثیر شریعتی قرار گرفت که حیات و ممات انسان را منوط به تبعیت از فرمان ولی امر و نایب امام‌زمان می‌کرد. بنابه قولی: «وی می‌کوشید تا تمامی خط‌مشی‌های کشورش را با موازین مذهبی سازگار گرداند» (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

بنابراین، مردم ملزم به پذیرش چنین مرامی شدند؛ درحالی که شناخت و آگاهی چندانی دربارهٔ مذهب حقهٔ جعفری اثنی‌عشری نداشتند (روملو، ۱۳۵۷: ۸۶). به سخن دیگر، مردمی شیعه شدند که تا مدت‌های مدیدی تفاوت مذهب جعفری و اهل سنت را درک نمی‌کردند و تنها داعیان شیعهٔ صفوی بودند (ر.ک. باربارو، ۱۳۸۱: ۴۰۹). با چنین اندیشه‌ای مسلماً پارامترهای حرکت‌های رو به جلو برای تحولات اقتصادی و سیاسی ایجاد نخواهد شد و این نظام بر همان روند قبلی خود باقی خواهد ماند. از همین رو، با بررسی اوضاع زمانهٔ شاه‌تهماسب به اثبات این موضوع خواهیم پرداخت و روشن خواهیم کرد که اصناف و پیشه‌وران نیز دچار تغییرات رو به جلو و دگرگونی‌های عمده‌ای نشدند.

عمران شبکه‌های آبیاری و تعمیر قنوات مخروبه و متروکه که فاقد کارایی بودند، موجبات رونق کشاورزی و زراعت بیشتر را فراهم کرده بود. امنیت نسبی باعث دادوستد بین شهرها شده و اقتصاد رو به انحطاط را جان تازه‌ای بخشیده بود. بناهای بلند و زیبا، گرمابه‌ها، مساجد یا معماری‌های هنرمندان و صنعتگران، آثار رفاهی‌ای بودند که روزبه‌روز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد. همهٔ این تلاش‌ها و فعالیت‌ها به یک‌باره با ظهور سه گروه



مخالف درمقابل حاکمیت تهماسب را کد شده بود و بعضاً می‌رفت که با نابودی مواجه شود.

اولین گروه از این مخالفان، سران قزلباش، برادران یاغی شاه و شورشیان در شهرهای مختلف ایران، بودند. بعد از سرکوبی مقتدرانه رهبران مخالف قبایل قزلباش (قزوینی، ۱۹۹۹: ۵۷) که حدوداً ده سال به طول انجامید، هم‌زمان با آن و پس از آن، شورش و طغیان حُکام ایالات و شهرهای مختلف صورت گرفت. قیام مردم گیلان در سال ۹۳۲ق که به شدت سرکوب شد و با «سرگیلکانیان مغلوب در قزوین مناره ساختند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۶۳)، شورش امیر دباغ مشهور به «سلطان مظفر»، حاکم رشت، در سال ۹۴۲ق (همان، ۲۵۵)، و شورش حاکمان شوشتر و ری و خوزستان و سلماس و جرجان، دیگر مواردی از این دست هستند. سام‌میرزا و القاص میرزا، برادران شاه، نیز در همین دوره از فرصت استفاده کردند و علیه برادر حاکمشان علم مخالفت برافراشتند.

گروه دوم از مخالفان، ازبکان در شرق ایران بودند. ازبکان به‌طور وحشیانه به مناطق و شهرهای مختلف ایالات خراسان حمله می‌کردند و دست به کشتار می‌زدند. عیب‌الله‌خان تا سال ۹۴۶ق که قالب تهی کرد، هفت بار با سپاه تهماسب وارد جنگ شد و خسارات بسیار سنگینی در این مدت به هرات و مشهد و نیشابور و مناطق دیگر وارد آورد. تهماسب از سال ۹۳۱ تا ۹۵۷ق مدام در تمام این سال‌ها با این گروه درگیر بود. یکی از نتایج این برخوردها نابودی و تخریب شرق ایران بود.

گروه سوم از دشمنان، عثمانی‌ها در غرب ایران بودند. از بخت نامراد تهماسب، سال‌های زیادی از حکومت وی مصادف شده بود با قدرت‌طلبی و حاکمیت سلطان سلیمان قانونی که فردی قدرتمند، کینه‌توز و سمج بود. سلطان سلیمان چهار بار در زمان تهماسب به ایران حمله کرد و هر بار خسارت‌های فراوانی به مناطق غربی ایران وارد آورد. حملات او به سال‌های ۹۴۰ و ۹۵۵ق در مقیاس بسیار وسیعی اتفاق افتاد که حقیقتاً ضعف نظامی و زبونی شاه تهماسب را عیان کرد؛ زیرا در سال ۹۵۵ق که سلیمان وارد آذربایجان و تبریز شد، برادر شاه، القاص میرزا، بعد از تخریب مناطق بغداد وارد ایران شد و به‌راحتی بدون

هیچ برخوردی با نیرویی نسبتاً کم توانست وارد قم، کاشان، اصفهان، بهبهان، شوشتر و دزفول شود و از راه بغداد بازگردد (همان، ۳۳۲).

با عنایت به این مباحث به خوبی می‌توان دریافت که مردم ایران در چه وضعیتی قرار داشتند. جنگ‌ها هزینه‌ای سنگین را می‌طلبد و مالیات‌های مردم مهم‌ترین منبع تأمین این جنگ‌ها بود؛ بنابراین جنگ‌های طولانی و مداوم مسلماً بودجه کلانی احتیاج داشت. فشار آوردن بر مردم و افزایش مالیات تنها راه چاره شاهان بود. این مسئله تنها عامل مؤثر بر اقتصاد کشور نبود، بلکه از یک طرف، سپاهیان در هر ایالتی که اتراق می‌کردند، تأمین علیق آنان برعهده مردم آنجا بود و از طرف دیگر، سرزمین‌های مرزی و سرحدی وسیعی تحت عنوان زمین‌های سوخته (زمین‌سوزی) ویران می‌شد و روستاها و دژهای آنان تخریب می‌گردید (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۷۸).

شاه تهماسب، خود، در تذکره‌اش می‌نویسد: «علاج ما در [جنگ با عثمانی] این است که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود سازیم. جنگ با ایشان همین است و سوای این، دیوانگی و بی‌صرفگی است که بی‌سبب خون مسلمانان در میان ریخته شود» (۱۳۶۳: ۵۱). این ویرانی اثراتی ماندگار و درازمدت در پی داشت؛ چراکه از غله و گیاه اثری نمی‌ماند، قنوات و کاریزها مسدود می‌شدند و حتی تولیدات و وسایل ارتباطی نابود می‌گردید (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۳۲۴) و چه بسا این قنوات و کاریزها برای همیشه متروک و غیرقابل استفاده باقی می‌ماند.

هراس از جنگ، حرکت کاروان‌های تجاری به این مناطق را مختل می‌کرد. درگیری فکری و ذهنی مردم نیز حول و حوش مسائل جنگ بود و صنعتگران قادر به فکر کردن و تولید محصولات مناسب و باکیفیت نبودند. بنابراین بازار رونق تجاری و اقتصادی لازم را نداشت و چه بسا نیروی فعال اقتصادی نیز مجبور به شرکت در جنگ‌ها می‌شدند. با این اوصاف و باوجود هزینه‌های سرسام‌آور جنگ‌ها، این قشر دیگر توان پرداخت مالیات را نداشت. همچنین، جنگ علاوه بر بحران و رکود اقتصادی، تنش و کشمکش اصناف و بازاریان با حکومت را به همراه می‌آورد.

مناطق شرقی ایران وضعیتی بسیار بدتر از غرب داشت. خراسان در بیشتر مدت این سی سال در آتش کشتار و غارت ازبکان می سوخت و هیچ گاه روی امنیت و آرامش به خود ندید. محاصره‌های طولانی بعضی شهرهای خراسان به ویژه هرات را نابود، و هستی و وجود مردم این مناطق را به نیستی و فنا مبدل کرده بود. سختی وارد شده بر مردم فقط از سوی ازبکان نبود، بلکه جدال سران قزلباش با یکدیگر و تعدی و تجاوز حُکام منتخب شاه تهماسب نیز وضعیتی بهتر از تهاجمات ازبکان را برای مردم آن مناطق به همراه نداشت (نوایی، ۱۳۵۰: ۳۱)؛ از همین رو، رونق کشاورزی و اقتصادی چندان در این مناطق نیز مشاهده نمی‌شد. هر چند در سال‌های اولیه حکومت شاه تهماسب اقداماتی از طرف دولت برای بلوکات این خطه، مثل راه‌اندازی کشت و کار زمین‌های از کار افتاده، تخفیف مالیات‌ها بر کشاورزان و اصناف، و رسیدگی به وضعیت بد فقرا و طلاب صورت گرفت، نتیجه اساسی دربر نداشت (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۶۷).

حاصل سخن اینکه، این دوره سی‌ساله را می‌توان بدترین سال‌های پادشاهی شاه تهماسب، و خیم‌ترین سال‌های بحران مالی و بی‌رونق‌ترین سال‌های اقتصادی صفویه دانست. پیشه‌وران و اصناف نیز وضعیت خوبی نداشتند و اگرچه به علت اعتقادی که به شاه به‌عنوان نایب امام‌زمان داشتند، با بسیاری از سختی‌ها سازگاری نشان می‌دادند، بعضاً اعتراض‌هایی در قالب شکوه نسبت به حاکمیت نشان می‌دادند. یکی از مهم‌ترین این قیام‌ها، قیام مردم هرات در سال ۹۴۲ق بود. روحانی انگیزه اصلی این قیام را «تعیین مالیات سنگین» می‌داند که «پرداخت آن از طرف اصناف و پیشه‌وران غیرقابل تحمل بود. عدم توافق با کدخدایان اصناف در تعیین حدود و میزان و مقدار مالیات و اصرار حاکم و والی صفویان در اخذ مالیات جدید، سبب عصیان اصناف گردید» (۱۳۸۵: ۷۶).

نکته دیگری که نباید از آن غافل شد، تأثیر حوادث طبیعی و امراض مسری بر بحران‌های موجود در این دوره است. بحران‌های اقتصادی و سیاسی باعث بی‌توجهی مردم و حاکمیت به امور تغذیه و بهداشت می‌شد که این امر در سطح گسترده موجب شیوع بیماری‌های مسری و فراگیر در کشور بود. عدم رشد دانش پزشکی، دانش ناکافی در مورد تغذیه و بهداشت در اجتماع، رکود اقتصادی، سنت‌های مذهبی غلط (مثل غسل دادن

اموات در آب‌های جاری و...، همگی از عوامل بروز و شیوع این بیماری‌ها در ایران بود. بین شیوع طاعون و عدم رشد اقتصادی رابطه‌ای مستقیم برقرار است.

آنچه مسلم است طاعون و وبا مکرر در ایران شایع شده و تلفات بسیار زیادی نیز داشته است. در زمان صفوی بعضی از مورخان ایرانی و خارجی به طاعون اشاره کرده‌اند؛ اما از دامنه سرایت آن اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نداده‌اند. آمار دقیقی نیز از جمعیت شهرها در این دوره موجود نیست؛ فقط به آباد و بزرگ بودن شهرها و جمعیت بسیار آن‌ها اشاره شده است. اما، وقتی تلفات این بیماری را اعلام می‌کنند، نشان می‌دهد که باید به شهر لطمه بزرگی وارد شده باشد.

گزارش شده که تبریز در سال‌های ۹۴۶، ۹۵۲ و ۹۵۵ق با طاعون‌های بزرگی مواجه شده است و «بسیاری از مردم رو به عالم آخرت نهادند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۲۸۹، ۳۱۳ و ۳۳۷). همچنین، تلفات سی‌هزار نفری طاعون در اردبیل به سال ۹۸۱ق (همان، ۲/۵۸۹؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۳۹۱؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۸۰) و پنج، شش هزار نفری قم در سال ۹۸۹ق (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۷۲۳) و تلفات بی‌شمار مردم اصفهان در سال ۹۶۴ق (همان، ۹۷۹)، همگی نشان از کاهش ناگهانی جمعیت و در نتیجه کاهش تولید در کشور دارد. باید متذکر شد که نبودن قرنطینه برای جلوگیری از خروج مبتلایان به این بیماری به مناطق دیگر، خود، بر توزیع و گسترش آن می‌افزود. منشی قمی علت و منشأ طاعون قم را حمل مردگان فوت‌شده از طاعون در تبریز به قم و دفن آن‌ها در این شهر می‌داند (همان، ۷۲۳).

قحطی نیز تأثیر زیادی بر ساختار و بنیه اقتصادی ایران عصر صفوی و مخصوصاً دوره شاه تهماسب داشته است. دو عامل اساسی در ایجاد قحطی نقش داشت که یکی نباریدن باران و دیگری کمبود راه و وسایل حمل‌ونقل بود. کمی و «قحطی آب که در همه ایران عمومیت دارد» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۹۶)، همواره قحطی‌های بزرگ و مرگباری را به مردم ایران پیش کش کرده است. از جمله در سال ۹۲۰ق که شاه اسماعیل در غرب ایران لطمات اسفباری را از سلطان سلیم در جنگ چالدران تجربه می‌کرد، در شرق و ایالت خراسان «خصوصاً در بلده هرات به واسطه کثرت آفات و قلت مزروعات، قحطی به مرتبه‌ای اشتداد

یافت که مردم یکدیگر را می‌خوردند و تاخت ازبکان نیز علاوه پریشانی آن جماعت بود» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۳۲).

عامل دیگری را نیز می‌توان بر بروز قحطی در ایران افزود و آن مشکل فقدان سرمایه‌گذاری در کشاورزی برای حفظ و گسترش نظام آبیاری و تعمیر و آبادانی قنوات بود که تأثیر آن به‌صورت درازمدت بر کشاورزی نمود پیدا می‌کرد.

### ب. سال‌های ۹۶۱ تا ۹۷۴ق

این دوره سیزده‌ساله را می‌توان به‌لحاظ سیاسی دوره آرامش دانست. با صلحی که شاه تهماسب با سلطان سلیمان عثمانی برقرار کرد، تقریباً در غرب کشور آرامشی نسبی برقرار شد. حملات ازبکان نیز دیگر شدت و حدت قبل را نداشت؛ اما بودجه کشور هنوز صرف جنگ‌های شاه تهماسب می‌شد. نافرمانی حکام گرجستان از یک سو، و دخالت‌ها و تسلط عثمانی بر این منطقه از سوی دیگر، شاه تهماسب را وادار به جنگ در این منطقه کرد. از این موارد که بگذریم، اوضاع کشور را می‌توان به‌لحاظ سیاسی باثبات و آرام تلقی کرد.

در دوران صلح و آرامش انتظار می‌رفت شاه تهماسب به بازسازی و عمران کشور توجه بیشتری کند؛ اما چنین نشد. اگرچه تلاش‌های عمرانی نیز در دستور کار او قرار گرفت، خسارت‌های واردشده به اقتصاد شدیدتر از توسعه و عمران او بود. شاه به زراندوزی و بی‌توجهی به مردم روی آورد و به گفته قاضی احمد منشی قمی «مدت نوزده سال از قزوین بیرون نرفت» (همان، ۳۹۸). اگرچه شاه در عمران و آبادانی کشور تلاش‌ها و اقدامات اساسی نکرد، به یمن برقراری امنیت ایجادشده، وضعیت مردم رو به بهبودی نهاد. آثار و تبعات جنگ‌ها بسیار زیاد بود و لطمه بزرگی به تولیدات داخلی و صنایع ایران و تجارت خارجی وارد کرده بود. بنابراین، پس از جنگ قیمت اجناس کاهش یافت و بسیاری از مالیات‌ها که برای مردم و اصناف طاقت‌فرسا شده بود، بخشوده شد.

تمام اخراجات همگی که در دفتر بود به لغت نامه تصدق کرد و تمغاوات قلم ده را بخشید. چنانچه هر سال قریب به هشتاد هزار تومان می‌شد و مال راستی را ده

سال و بیست سال نزد رعایا گذاشتند. غرض که در هیچ زمان و اوان رعیت بدین راحت و فراغت نبوده و به مجردی که رعیت بی نام و نشان که از حکام شکوه به درگاه می آورد، به همان گفته و تحقیق نشده آن حاکم عزل می شد (قزوینی، ۱۹۹۹: ۵۲؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک. منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۵۹۷؛ درباره فرمان بخشش وجوهات اصناف تبریز از سوی شاه تهماسب ر.ک. نوایی، ۱۳۵۰: ۲۰، ۲۲ و ۲۳).

نیروی کار فراوانی که برای جنگ در خدمت دولت قرار گرفته بود، به کار خود بازگشتند و وقفه ای را که در تولیدات بازار و اصناف ایجاد شده بود، رفع کردند. بازارهای متعددی در شهرها ساخته شد. از جمله بعد از اینکه شهر قزوین به پایتختی انتخاب شد، در سال ۹۶۵ق چهار بازار در این شهر ساخته شد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۸۱). این شهر از این پس شهری مهم و بزرگ و یکی از مهم ترین مراکز دادوستد کالا شد. ارزان بودن کالاها به علت وفور آن بود و از همین رو، صدور آنها مجدداً از مناطق غربی آغاز شد. شهرهای غربی ایران بر اثر جنگ های ایران و عثمانی و هم به دلیل خط مشی دفاعی تهماسب خسارات جبران ناپذیری دیده بودند؛ بنابراین تجارت و صدور کالا متوقف شده بود. کاروانیان مجدداً از راه حلب برای سفر و دادوستد کار خود را آغاز کردند و کالاهای خود را به قسطنطنیه و از آنجا به دیگر شهرها می فرستادند.

تجارت ابریشم خام سرزمین های شمالی ایران از راه تبریز به حلب و دمشق برقرار شد. همچنین، کالاهای دیگر شهرها از جمله پارچه های کاشان و یزد در بازارهای تبریز مشتریان زیادی یافت. همه این ها برای پیشه وران و اصناف و تجار این دوره نشان از رونقی نسبی داشت.

### پ. سال های ۹۷۴ تا ۹۸۴

این دوره ده ساله را که با مرگ شاه تهماسب خاتمه می یابد، می توان دوره بی توجهی و زراندوزی تهماسب و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی که مجدداً بازگشته بود، دانست. زراندوزی و بی تفاوتی شاه تهماسب به امور مردم و کشور و فقدان سرمایه گذاری های

زیربنایی در اقتصاد، از جمله غفلت در تعمیر و آبادی قنوات و شبکه آبی کشور، ایجاد راه‌های امن و گسترش آن و همچنین افزایش مالیات‌ها و اخذ انواع مختلف آن، همگی باعث شد تا تلفات و صدمات شدیدی به کشور وارد شود.

آمار خزاین شاه‌تهماسب (رک. بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۵۱) نشان می‌دهد که کشور با کمبود بودجه مواجه بوده است؛ اما طمع‌ورزی، مال‌اندوزی و مشکل نبودن اندیشه بنیادین اقتصادی در این دوره باعث شده بود که اصلاحاتی فراگیر و اساسی در رفع بحران‌های کشور صورت نگیرد و حوادث به مثابه آتشی زیر خاکستر باشند. تنها اعتقاد محکم دینی به پادشاه که او را از سلاله رسول‌الله (ص) می‌دانستند، مردم را راضی نگه می‌داشت.

ثروتی که در خزانه دولت انباشته شود و یا حتی به صورت دفینه قرار گیرد، قابلیت تولید اقتصادی ندارد. ثروت موجود در کشور زمانی تولیدزاست که در گردش باشد؛ چون وسیله مبادله است. تجارت داخلی و خارجی به این سرمایه وابسته است و رکود این ثروت، نابودی تجارت را به همراه دارد. هر کدام از شاهان صفوی که تجمل‌گرا و زراندوز بودند، بحران تجاری و اقتصادی در زمان آنان شدت بیشتری داشته است. ونیزیان از فراوانی غله و محصول و کالا در زمان شاه‌تهماسب بسیار سخن گفته‌اند. «در ایران غله فراوان [...] احشام نیز فراوان است؛ به خصوص گوسفندانی بی‌اندازه بزرگ [...] خواربار در ایران بسیار فراوان است» (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۷۳). اما، وقتی از تجارت سخن می‌گویند، تجارت ایران و شهرهای آن را چندان پررونق نمی‌دانند: «بازار تجارت در تبریز کساد است» (همان، ۴۷۵). علت را باید در کمبود نقدینگی در بین مردم جست‌وجو کرد. مردم چون پولی نداشتند، قدرت خرید نیز از آن‌ها سلب می‌شد. یکی از عوامل عمده آن زراندوزی‌های زیاد شاه‌تهماسب و علاقه وافر او به طلا و نقره بوده است. «آنچه بیش از همه مایه لذت اوست، زن است و زر» (همان، ۴۶۷). اسراف شاه در این موارد به اندازه‌ای بوده که گاه دست به کارهای ناشایست نیز می‌زده است. «وی برای جمع مال هزاران هزار کار دیگر که نه تنها شایسته یک پادشاه نیست، بلکه برآزنده مردم عادی نیز نمی‌باشد، انجام می‌داد» (همان، ۴۶۹). نتیجه حاصل از این وضعیت، ایجاد بحران‌های اقتصادی و شورش مردم بود.

بی توجهی شاه به مردم، او را از بازسازی و عمران کشور بازداشت. وخامت اوضاع اقتصادی در این دوره را می توان از موارد مختلفی چون نپرداختن حقوق ارتشیان به مدت چهارده سال دریافت (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۵۴؛ روملو، ۱۳۵۷: ۶۲۳ و ۶۵۶). طاهری نیز آورده است: «به علت فرومایگی و زراندوزی شاه تهماسب و ندادن مواجب به لشکریان بیش از پانزده هزار نفر از ایشان ایران را ترک گفته و به خدمت تاتارها درآمدند و گروهی دیگر طوق بندگی سلطان هند را گردن نهادند تا فرمانبردار چنین شهریار ستمگر نباشند» (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۶۵).

نکته قابل توجه این است که به قول شاردن چون مردم ایران فرمانبردارترین و قانع ترین مردم جهان اند (شاردن، ۱۳۴۵: ۸/۱۴۴)، هیچ شکوه و شکایتی نمی کردند (روملو، ۱۳۵۷: ۶۵۳). شاید همین شکایت نکردن مردم بود که شورش‌ها و قیام‌های گسترده‌ای را در مناطق مختلف ایران به وجود می آورد؛ زیرا سربازان که شکایت نمی کردند، از راه تعدی به مردم تأمین می شدند و فشاری که بر آن‌ها وارد می شد، به مردم انتقال می یافت. در نتیجه، گسترش نارضایتی مردم به شکل هماهنگ در قالب قیام و شورش درمی آمد.

دولت نظارت اساسی بر بسیاری امور نداشت. مأموران دولتی به راحتی رشوه می گرفتند و به مظالم مردم رسیدگی نمی کردند. دالسانداری منشأ اصلی این شر و فساد را «قاضیان» می داند؛ چراکه «مزد خدمت دریافت نمی کنند، ناچار رشوه می گیرند و چون می بینند که شاه تهماسب توجه و اعتنایی به امور قضا ندارد، بر حرص خود می افزایند» (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۶۶). بی توجهی به این قشر موجب به وجود آمدن ناامنی در سراسر کشور بود و لاجرم خانه‌ها و راه‌های سراسر کشور ناامن شده بود. همین امر باعث کاهش تولیدات و صدور کالا به دیگر کشورها شد؛ زیرا تجار با هزینه زیاد و خطرات احتمالی مواجه می شدند که در مقابل سود اندکی که عایدشان می شد، ارزش چندانی نداشت.

اگر این گفته دالسانداری را که بسیاری از ارتشیان به دلیل سختی‌هایی وارد شده به آن‌ها روانه کشورهای دیگر می شدند، بپذیریم، می توان چنین نتیجه گرفت که این مهاجرت می توانسته است فقط در مورد سپاهیان نباشد و صنعتگران و تجار و پیشه‌وران را نیز شامل شود. با این اوصاف، می توان برای این قشر وضعیت بدی را تصور کرد؛ چراکه آن‌ها نیز در



فشارهای سخت ناشی از بی‌سیاستی حکومت شاه‌تهماسب قرار داشتند. معلوم نیست که اصناف و مغازه‌داران و تجار در این زمان چقدر مالیات می‌دادند؛ اما آنچه مشخص است «در هیچ کشوری از کشورهای جهان مالیات دادوستد تا این اندازه کمرشکن نبوده» (همان‌جا). مال‌الاجاره هر خانه را دالسانداری پنج درصد اعلام می‌کند. اگر دکا کین و مغازه‌ها را نیز در همین حد تصور کنیم، کمتر کسی قادر بوده است از پس چنین مالیاتی برآید.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یکی از عوامل نارضایتی مردم در این دوره افزایش مالیات‌ها بود. یکی از عوامل افزایش این مالیات‌ها نیز واگذاری بخش وسیعی از سرزمین‌های متعدد کشاورزی تحت عناوین سیورغال، تیول و... به امرا و بزرگان بود. هرچه بر این بخشش‌ها افزوده می‌شد، مالیات‌های دولت کاهش می‌یافت و فشار واردشده بر مردم افزون می‌شد؛ زیرا این زمین‌ها از پرداخت مالیات معاف بودند. نتیجه چنین سیاستی در نهایت نارضایتی و شورش بود. چون بر اکثر منابع مالی و امرار معاش مردم، مالیات وضع شده بود (از قبیل بهره زمین، مالیات چهارپایان، مالیات فروش، گمرک، مالیات سرانه زمین، مالیات آب، مغازه، تنباکو، حمام، مراکز خوش‌گذرانی، امتیازات و انحصارات مانند تجارت ابریشم، معادن، صید مروارید، مالیات ضرب سکه، کار اجباری در کارگاه‌های دستی، ضبط اموال و هدایا)، با افزایش آن ظرفیت تحمل مردم محدود می‌شد و با اتمام آن شورش و اعتراض گسترش می‌یافت.

در طول این ده سال، شورش‌های چندی رخ داد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: شورش خان‌احمد گیلانی در گیلان به سال ۹۷۵ق؛ شورش سپاهیان گیلان بر حاکم خود، الله‌قلی سلطان استاجلو، به سال ۹۷۹ق که بعد مردمی شد و جمع کثیری درگیر آن شدند و «زیاده از بیست هزار نفر بودند که هزار نفر آن‌ها کشته شدند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱ / ۵۷۱)؛ شورش مردم تبریز به سال ۹۸۱ق. هر کدام از این شورش‌ها سرکوب و عاملان آن‌ها به شدت تنبیه شدند. ما در اینجا فقط به واقعه سال ۹۸۱ق مردم تبریز که اصناف و پیشه‌وران در رأس آن بودند، اشاره می‌کنیم.

مورخانی که به این قیام و شورش اشاره کرده‌اند، از آن تحت عنوان «قتل اجلا ف تبریز» یاد کرده‌اند. در سال ۹۸۱ق اجلا ف (فرومایگان) تبریز قیام کردند. شاملو صاحب *قصص الخاقانی*، درباره علت واقعه چنین می‌نویسد:

الله‌قلی بیگ نامی داروغه (حاکم) آن ولایت بود. بر سر بعضی اغراضات و شلتاقات که ملازم داروغه در آن بلده می‌نمود، اجامره و اوباش یک نفر از ملازمان داروغه را گرفته، ایدای بسیار رسانیدند. عاقبت میانۀ حاکم و اجلا ف گفت و گو به منازعه و مجادله منجر شد. اوباش پُر پرخاش، بی‌باکانه تیغ‌های الماس فعل یمانی در آن مصاف از غلا ف کشیده، به خانۀ الله‌قلی بیگ ریختند و فتنۀ عظیمی که موجب قتل عالمی شد، انگیختند (۱۳۷۱: ۱ / ۹۰-۹۱).

روملو در این باره آورده است:

اجلا ف نهب و غارت دراز کردند. زنان را در پیش شوهران و اقربا و غلامان را در پیش امهات و آبا آلودۀ زنا و لواطه و روسیاه و رسوا می‌ساختند و سادات و قضات و اعیان و اشراف و ضعیف و شریف و قوی و ضعیف و توانگر و درویش و غریب و شهری چنان از بیم ایشان سراسیمه گشتند که شرح آن به نوشتن و گفتن راست نیاید. مواسا و مدارا در میان مردم نماند و در هر کوجه یکی از آن اجلا ف لوای استیلا برافراخت (۱۳۵۷: ۵۸۷).

مورخان، رؤسا و سرهنگان این شورش را «پهلوان یاری قصاب» (رهبر شورش)، «پهلوان عوض» (اصلان)، «شیخی گازر»، «حسن چکمه‌دوز»، «حاجی دراز» و «حسن سبزی‌فروش» نام می‌برند (همان‌جا). این القاب به همراه نوشته‌های دالسانداری و حتی اسکندر منشی، نشان از آن دارد که درباره این شورش تأمل بیشتری باید کرد و غرض‌ورزی و وابستگی مورخان داخلی و ناقلان این حادثه را به حاکمیت صفوی به‌خوبی نمایان می‌کند. وینچنزو دالسانداری که بین سال‌های ۹۷۰ تا ۹۸۲ق در ایران بوده است، از بلوا و ناآرامی در تبریز یاد می‌کند که مشخص است منظورش همین حادثۀ سال ۹۸۱ق است؛ زیرا او می‌گوید: «شاه تهماسب اکنون ۶۴ ساله است و ۵۱ سال از سلطنت او

می‌گذرد» (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۶۵). البته، شاه‌تھماسب در این موقع ۶۲ ساله بود. وی علت شورش را اختلاف و ناسازگاری کدخدایان با عمال دیوانی در مورد بهای گوشت که اندکی بالا رفته بود، می‌داند (همان، ۴۷۴) و این به قراین نزدیک‌تر است.

مسلماً اصناف و پیشه‌وران و بازاریان به علت مشقتی که از طرف حاکم به آن‌ها روا می‌شد، ناراضی بودند و چون نصایح و تذکراتشان نتیجه‌بخش نبود، منتظر بهانه و فرصتی بودند که جرقه آن در برخورد حاکم (داروغه) با یکی از بازاریان زده شد و سیل عظیمی از آن حمایت کردند. اسکندر منشی درگیری را در قیصریه و چهاربازار تبریز می‌داند و می‌نویسد: «دروب خانان و دکاکین بسته شد، تردد مردم در کوچه‌ها منقطع گردید. اعزه و کدخدایان و کاسبان و درویشان در زحمت افتاده و [...] مملکت رو به خرابی نهاد» (۱۳۸۷: ۱/۱۱۸). اینکه حرکت کنندگان ابتدا به سراغ منزل و کاخ امیر می‌روند و آن را ویران می‌کنند نیز نشان‌دهنده ظلم و ستم ایشان و انتقام‌کشی از وی بوده است.

نام و القاب سرهنگان این قیام همچنین نشان از آن دارد که این گروه نمی‌توانستند گروهی اوباش و رنود و اجلاف باشند و این یک حرکت اعتراضی تظلم‌خواهانه از طرف اصناف و پیشه‌وران بوده است. فتوای علما که روملو به آن اشاره کرده است: «علما نیز به قتل ایشان فتوی دادند» (۱۳۵۷: ۵۸۹)، نمی‌تواند دلیلی بر حقانیت حاکم و حکومت بوده باشد، بلکه بسیاری از علما در این زمان کاملاً در اختیار و مدافع حکومت صفوی بودند و حمایت از حاکم صفوی را امری لازم و واجب می‌دانستند.

به هر حال، این قیام دو سال به طول انجامید و شاه‌تھماسب هیچ توجهی به خواسته‌های مردم نمی‌کرد. «چند نوبت امرا و ارکان دولت به عرض اشرف رسانیدند که دفع این طایفه بی‌دولت از واجبات است. شاه دین‌پناه گوش به سخن ایشان نکرد» (همان، ۵۸۸). شاید این اقدام نکردن به علت وسعت این حادثه بوده باشد که نمی‌دانستند چگونه با آن برخورد کنند. البته، همین منابع علت را چیز دیگری می‌دانند. اما، شاه سرانجام تصمیم به دخالت گرفت و ابتدا «یوسف‌بیگ استاجلو» را برای ختم این غایله از راه گفت‌وگو به تبریز فرستاد. وی نیز به «کدخدایان ضمانت داد» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۵۸۳). آن‌ها ابتدا پذیرفتند؛ اما چند ماه بعد که خبری از عملی شدن وعده‌ها و خواسته‌های آن‌ها نشد، مجدداً

سر شورش برداشتند. این بار شاه طی فرمانی «سهراب بیگ را با جنود بسیار به مدد یوسف بیگ فرستاد. یوسف بیگ نیز با جمع اهل ستیز به ایشان پیوست» (همان، ۱/ ۵۸۵). شورش مردم به شکل خونین و وحشت آوری سرکوب شد و عاملان و «سرهنگان آن جماعت که قریب چهارصد نفر می شدند، در سر گذرها و محله ها شکم دریده، به دار عبرت آویخته شدند» (شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۹۲) و ۱۵۰ نفر از مردم کوچه و بازار نیز در این حادثه جان خود را ازدست دادند (روملو، ۱۳۵۷: ۵۸۸). شاه برای جلوگیری از گسترش این قیام و دلجویی از مردم تبریز دستور لغو مالیات را صادر کرد.

لازم به ذکر است که روش های گوناگونی از طرف بعضی شاهان صفوی نسبت به این بخشودگی مالیات ها به کار گرفته می شد. شاه تهماسب به علت علاقه زیاد به مال و مال اندوزی، بعضی مواقع بخشودگی های مالیاتی خود را دو یا سه سال بعد بی درنگ پس می گرفت (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۶۸) و شاه عباس با منت دینی اعلام می کرد که به دلیل حرمت ماه رمضان مالیات را تخفیف می دهد (اسکندر منشی، ۱۳۸۷: ۲/ ۸۹۵) و یا به دلیل فتوحات مختلف و استقبال مردم از وی این کار را می کرد. به هر حال، افزایش مالیات ها به تکرار اتفاق می افتاد؛ اما بخشودگی و تخفیف آن، کشوری را که به لحاظ اقتصادی دچار سردرگمی شده بود، اصلاح نمی کرد؛ زیرا هیچ برنامه مدون و حساب شده ای در این دوره بر امور اقتصادی حاکم نبود. اوضاع بد مردم در روستاها و شهرها با این برنامه های زودگذر فقط آرامشی موقت می یافت. وقتی دریافت های دولت از مالیات ها کم می شد، نشان از کاهش تولیدات داشت و اگر این دریافت ها افزایش می یافت، باز به تولید مازاد منجر نمی شد و این وخیم تر شدن اوضاع تولید کنندگان را به همراه داشت.

بر این اساس، می توان بر این واقعیت تأکید کرد که در سلطنت طولانی شاه تهماسب اقتصاد کشور به سبب سوء مدیریت و سوء استفاده از قدرت متحمل خسارات فراوانی شد. «شاه تهماسب با وجود قدرت و سلطنت طولانی نتوانست زمینه اقتصادی مهمی برای رفاه مردم بریزد؛ اما دوران حکومت طولانی او طبقه قزلباش را بیش از پیش بر مردم مسلط ساخت و درآمد کلی مملکت به این طبقه منتقل شد» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸: ۷۱). شاه

پس از فراغت از جنگ‌های داخلی و خارجی به زران‌دواری روی آورد و نسبت به مردم بی توجه شد (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۶۷؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲ / ۲۵۱). حُکام و عمال او نیز در این مورد بر او اقتدا می کردند و به ثروت‌اندواری می گراییدند. نتیجه این امر تسلط قزلباش‌ها بر زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه بود که درآمدهای حاصل از آن نصیب خود آن‌ها و شاه می شد.

قبایل باینکه جایگاه و وضعیت مناسبی داشتند، به سبب تقرب به دستگاه سلطنت و موقعیت بهتر، از تجاوز و تعرض به منافع و حریم یکدیگر نیز کوتاهی نمی کردند. جدال‌های خونین تکلو و استاجلو و روملو ثمره این قدرت‌نمایی بود (تهماسب صفوی، ۱۳۶۳: ۱۵؛ سومر، ۱۳۷۱: ۷۴). آنچه از این جدال‌ها به دست آمد، تلفات و خسارت‌های فراوانی بود که مردم عادی شهرها و روستاها متحمل شدند. مخصوصاً چون میدان کشمکش بین آن‌ها عمدتاً مناطق شمالی و مرکزی ایران بود (اسکندر منشی، ۱۳۸۷: ۱ / ۴۷) رکود اقتصادی تسریع می شد.

حقوق سپاه قزلباش مستقر در شهرها و ایالات را رؤسای ایشان از محل عایدات تیول‌ها پرداخت می کردند. در پاره‌ای موارد نیز از خزانه دولت تأدیه می شد. هر قدر تعداد سپاهیان زیر فرمان مستقیم شاه نسبت به سپاهیان تحت امر حکام فزونی می یافت، به ناچار باید بر مساحت زمین‌هایی که در تصرف مستقیم شاه بود، افزوده می شد تا مزد سپاهیان به راحتی پرداخت می گردید (لمبتون، ۱۳۶۳: ۲۷۱). به هر حال، در اواخر عهد شاه تهماسب حُکام قبایل و رؤسای طوایف بر شهرها و ولایات مسلط بودند و رفتاری آمرانه با مردم این سرزمین‌ها داشتند.

#### ۴. نسبت حاکمیت سیاسی و حیات اقتصادی در عصر شاه اسماعیل دوم و

##### محمد خداپنده

با روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم، بر بحران‌های سیاسی و اقتصادی کشور افزوده شد. حکومت این تاجدار بد اقبال هر چند کوتاه بود (یک سال و نیم و ۲۲ روز) (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲ / ۶۵۴)، از سیاست‌ها و روش‌های متفاوت و گوناگونی برخوردار بود.

اختلاف‌هایی که میان قبایل شاملو و تکلو و دیگر قبایل قزلباش در زمان شاه‌تهماسب قوت گرفته بود، با مریضی او در سال ۹۸۲ق شدت گرفت؛ زیرا طایفه‌های روملو، تکلو، ترکمان و افشارها به طرفداری اسماعیل میرزا برآمدند و طایفه‌های استاجلو، شاملو و قاجارها که دشمنی دیرینه‌ای با آن طوایف داشتند، به جانبداری از حیدر میرزا، دیگر فرزند شاه‌تهماسب، برخاستند. با مرگ تهماسب بر سر این موضوع جدال‌های خونینی در گرفت و چون طرفداران شاه‌اسماعیل دوم موفق به کسب قدرت شدند، تصفیه‌های خونین از سوی دربار و شاهزادگان به راه افتاد (روملو، ۱۳۵۷: ۶۳۷؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/ ۶۳۲؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۳۵).

در نتیجه این بی‌نظمی، قزوین که پایتخت بود و بسیاری دیگر از شهرها دچار هرج و مرج شدند و دیگر کسی ایمن نبود؛ چرا که کینه‌های طایفه‌ای موجب تعرض مردم به جان و مال یکدیگر شده بود. بازارها و دکان‌ها بسته شدند و «دستبرد و حمله به حجره‌های بازرگانان متمکن از امور روزمره محسوب می‌شد» (هینتس، ۱۳۷۱: ۱۱۰) و مردم برای تأمین آذوقه و معاش در محنت قرار گرفتند. چون خطبه به نام شاه‌اسماعیل دوم خوانده شد و او بر مسند پادشاهی جلوس کرد، دستور بازگشایی بازارها و دکان‌ها و پرداختن به امور مردم را صادر کرد. «مردم و بیش از همه کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان امید داشتند که در امور قضایی و حقوقی اصلاحی پدید آید» (همان‌جا). به لحاظ اجتماعی اوضاع شهر کمی به آرامش قبلی خود بازگشت؛ اما اعمال شاه، هراس و درگیری‌های فکری در این باره را نزد مردم افزایش داد.

به نوشته عالم‌آرای عباسی (اسکندر منشی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۱۳)، تغییر مذهب او به تسنن شافعی موجب دل‌سردی مردم نسبت به دین و حاکمیت شد که یکی از تأثیرات سوء آن بی‌میلی و بی‌رغبتی مردم در تولیدات روزمره قبلی خود بود. مردم به یک سردرگمی سیاسی مبتلا شده بودند و امنیت، تشویق و حمایتی نبود تا آنان را به تولید مازاد وادار کند. از طرف دیگر، مخالفت اسماعیل دوم با اکثر علمای شیعه، زمینه دوری و جدایی این قشر را از وی فراهم آورد؛ در حالی که بسیاری از مردم این قشر را شجره طیبه و ملجأ امن و

سبب رستگاری خود می‌پنداشتند. بنابراین، در پرداخت مالیات و کشت و کار و تولید و حمایت‌های معنوی، تمایل همراهی با او را نداشتند.

البته، بعضی معتقدند که این سیاست‌های دینی اسماعیل دوم

یعنی کاهش قدرت علما که پدرش را بازی می‌دادند و اعلام مذهب تسنن، بیشتر جهت‌گیری سیاسی است تا مذهبی. و تأملی در سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی اسماعیل دوم، ضمن اینکه بحران‌های بازمانده از دوره متأخر تهماسب را که آثارش تا آخر سلطنت عباس اول ادامه یافت، بازمی‌تاباند، مبین سمت‌گیری‌های مردم‌دارانه اسماعیل دوم نیز می‌باشد (آقاجری، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

این سیاست‌ها و اقدامات یک روی سکه حکمرانی اسماعیل دوم بود. روی دیگر سکه کاملاً متفاوت است. گرچه قتل شاهزادگان و امرای قبایل، جمع‌کنندگی را ناراضی و نسبت به شاه اسماعیل ناامید کرده بود، اقدامات رفاهی و عدالت‌خواهانه او اوضاع را تغییر داد و بسیاری را متمایل به وی کرد. هرچند به گفته برخی از مورخان این دوره که به علت وابستگی به خاندان صفوی به دفاع از این خاندان برخاسته‌اند، نمی‌توان به‌طور کامل اعتماد کرد، حقایقی نیز در نوشته‌های آنان نهفته است که وضعیت این زمان را آشکار می‌کند.

از اقدامات اولیه شاه اسماعیل دوم برای کاهش ناراضی‌مردم، منصوب کردن سلطان ابراهیم میرزا به منصب دیوان‌بیگی بود (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۲۳). در این زمان، بی‌عدالتی و ظلم و تعدی و اجحاف در حق رعیت و مردم چنان شدت یافته بود که صلاح جامعه را ابتدا در اصلاح آن می‌دید. بنابراین «مقرر فرمود که در هفته دو روز نواب میرزایی و میرزاشکرالله در ایوان عدالت نشسته، پرسش مردم نمایند و پروانچه اشرف نوشته تسلیم کنند» (همان، ۶۲۴) و اگر کسی از عمال دیوانی «خواه جماعت ترک و تاجیک و خواه نویسندگان و دوات‌داران و ملازمان ایشان» خلاف آن عمل کند و یا وجهی نقد یا جنس در این رابطه از مردم دریافت نماید، به شدت کیفر شود و در عوض «یک دیناری که گرفته، صد دینار از آن کس بازیافت فرماییم» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۴۰). ترس از برخورد شاه اسماعیل به دلیل اعمال و برخورد سختی که با مخالفان خود انجام داده بود، باعث شد

اوضاع آرام و رضایت مردم تأمین شود؛ به همین دلیل منابع از عدالت و رعیت‌پروری و سخا و کرم‌گستری بی‌نظیر او یاد می‌کنند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۵۴).

هرج و مرج حاصل از بی‌توجهی شاه‌تھماسب به امور مردم و بحران‌جانشینی او، نظارت مطمئن بر قیمت اجناس و کالاها را کم‌رنگ کرده بود و قیمت‌ها از طرف کدخدایان و ریش‌سفیدان اصناف قابلیت اجرایی نداشت. همین مسئله اقلام ضروری و قوت مردم را نیز دچار نوسان قیمت کرده بود و برنج و گندم را اشخاص به خواست خود می‌فروختند. اقدام شاه‌اسماعیل در برخورد با این موضوع و نصف کردن قیمت این دو جنس (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷)، موجب محبوبیت مردمی او شد و طبقه پایین و ضعیف جامعه را در دعاگویی و پذیرش وی مصمم کرد.

با پرداخت مواجب و حقوق سپاهیان و قورچیان «که مدت چهارده سال در ذمه همت شاه جنت‌مکان [تھماسب] مانده بود» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۵۴)، امنیت مجدداً بازگشت و مأموران دیوانی طبق وظیفه شب و روز به حفاظت و برقراری امنیت در جامعه و ادار شدند؛ بنابراین «عامه رعایا و کافه برابرا در مهد امن و امان» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۸) قرار گرفتند و تجار بدون خوف و دغدغه «از اقصای هزاره و قندهار تا نهایت گرجستان و ایروان که ممالک محروسه بود، تنها و بدون بیمی» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۴۹) تجارت می‌کردند.

این دوگانگی (کشتار زیاد و مردم‌داری) در حکومت شاه‌اسماعیل دوم، باعث شد گروهی وی را بدین و سفاک قلمداد کنند و به صرف مخالفت با عقاید تندروانه و غالبانه صفوی وی را غاصب سلطنت و حکومتش را نامشروع جلوه دهند. گروهی دیگر شاه‌اسماعیل دوم را شخصیتی مقید به دین مبین و مذهب حقه جعفری معرفی می‌کنند. قاضی‌احمد منشی قمی آورده است:

آن حضرت در امامت جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوه و استقامت امر به معروف و نهی از منکرات و رفع بدع و مناهی، ید بیضا نمود. چه استقامت امور مملکت بی استحکام قواعد شریعت صورت نمی‌بندد و نظام اعمال دولت بی قوام اعمال ملت میسر نمی‌شود (همان، ۶۵۴).



این پایبندی اسماعیل به احکام دین و شریعت گواه آن نیست که وی تقیدی به دین و مذهب داشته و به قول مورخان از سر کین به مذهب شافعی گرایش یافته و مدافع آن شده است، بلکه به نظر می‌رسد او بسیاری از ناکارآمدی‌ها و معضلات جامعه زمان پدرش را در غالی‌گری می‌دیده و اصلاح جامعه را در حذف این تندروی‌ها و افراط‌کاری‌ها می‌دانسته است. بنابراین، دلیل اینکه به او نسبت شافعی داده‌اند این است که بتوانند در مقابلش موضع مخالف بگیرند؛ و گر نه هیچ سند و مدرکی دال بر اینکه اسماعیل دستور به اجرای احکام فقه شافعی صادر کرده باشد، موجود نیست.

گروه دیگر وی را ناجی و دولت‌ش را کارا، اما مستعجل می‌دانستند. اسماعیل نزد این گروه بسیار محبوب و مورد احترام بود؛ تا به آنجا که قیام‌های بعد از مرگ وی در نقاطی مثل قندهار، همدان، کهگیلویه و لرستان، تحت عنوان ظهور اسماعیل دوم را می‌توان متأثر از محبوبیت سیاسی و اجتماعی او در این زمینه دانست (همان، ۷۰۷؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۱۱۴؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۷۲؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۰۹). البته، کسانی که این ادعا را می‌کردند، معمولاً افرادی شیاد و فرصت‌طلب بودند؛ اما علاقه و رغبت مردم به شاه اسماعیل دوم به اندازه‌ای بود که تعداد زیادی دور او گرد می‌آمدند.

پس از کشته شدن اسماعیل دوم، امرا و متنفذان متفق شدند که محمد میرزا، فرزند ارشد تهماسب، را به پادشاهی برگزینند. ضعف و سستی محمد خدابنده و فساد و تمرد بزرگان کشور و قبایل مجدداً بی‌نظمی و هرج و مرج را به کشور بازگرداند.

عشق زراندوزی و رشوه‌ستانی بر مصالح دین و منافع دولت غالب آمد و چون این دو تکیه‌گاه و پایه‌های نیروی صفویه متزلزل گشت، نفاق و بی‌انضباطی میان طایفه‌های سرخ‌کلاه رواج گرفت و همین تزلزل اوضاع و هرج و مرج انگیزه شورش‌های داخلی و مشوق هجوم خارجی‌ان گردید (طاهری، ۱۳۸۳: ۳۰۶).

نافرمانی و سرپیچی «قاضی بیگ‌گرد» از حکومت خدابنده و دعوی استقلال در ناحیه سلماس و تسوج، بهانه لازم را برای عثمانی در حمله به آذربایجان فراهم آورد و آن‌ها را روانه تبریز کرد. «تبرائیان نیز سر از خان‌ها بیرون کرده به انتقام چندروزه که بر ایشان

گذشته بود، در آمدند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۶۵۵). خدابنده برای مقابله با این حوادث اولین اقدامی که انجام داد این بود که خزانه کشور را به روی لشکریانی که مدت‌ها موجب و مقررری خود را دریافت نکرده بودند و بزرگان و امرا و سادات و علمای کشور گشود. اگرچه شاه برای جلب نظر ارتشیان و تأمین نیروی لازم برای مقابله با تهاجمات صورت گرفته و به دست آوردن قلوب امرا و علما به منظور پشتیبانی و حمایت از خود، دست به چنین اقدامی زد، چندی نگذشت که این اقدام به علت بی‌برنامگی و بی‌سیاستی به یکی از بزرگ‌ترین معضلات حاکمیت و بحران اقتصادی و اجتماعی سلطنت او مبدل شد. عوامل چندی را می‌توان در ناکارآمدی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حکمرانی خدابنده مؤثر دانست: عامل اول بی‌رغبتی و بی‌تفاوتی مردم نسبت به حکمران صفوی بود که باعث می‌شد آن‌ها از مشارکت در جنگ‌ها و پرداخت مالیات‌ها شانه خالی کنند. عامل دوم، جدایی شرق کشور از حاکمیت بود. حامیان عباس میرزا تحت هیچ شرایطی راضی به فرستادن عباس میرزا به قزوین و خالی کردن خراسان نبودند. دخالت‌های همسر شاه در امور کشوری که موجب جناح‌بندی‌های شدیدی بین سران و سرهنگان قبایل قزلباش شد و سرانجام نیز منجر به کشته شدن حمزه میرزا، فرزند خدابنده گردید، سبب شد اندک نظامی که در کارهای ولایات وجود داشت نیز برهم خورد و هرج و مرج و آشوب شدت بگیرد. ضعف و سستی اراده خدابنده و دوراندیش نبودن او نسبت به مسائل و سیاست کشور را نیز می‌توان عامل سوم دانست. ناامنی‌ها و خودسری‌های امرای گُرد در غرب و دخالت‌های نظامی عثمانی در این منطقه از دیگر عوامل این ناکارآمدی بود. مخالفت خاندان‌های محلی از جمله خاندان ذوالقدر در فارس و خاندان افشار (بکتاش‌خان) در کرمان و میرمیران در یزد که خواهان تشکیل حکومت مستقل بودند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸: ۸۷)، و مخالفت نقطویان و شورش غلامان به رهبری فرهادبیگ رُعبی در قزوین نیز عاملی دیگر محسوب می‌شد. عامل مهم دیگری که می‌توان از آن یاد کرد، قحطی بزرگ و فراگیر سال ۹۸۷ق است. این قحطی چنان شکننده و خانمان‌برانداز بود که تمامی امور را تحت الشعاع خود قرار داد. صاحب خلاصه‌التواریخ درباره این قحطی آورده است:

یک من نان به سیصد دینار شد و خروار گندم صد منی به بیست و پنج هزار دینار خرید و فروخت می شد و جو هم به دستور، و علی هذا القیاس تسعیر سایر اجناس [...] هیچ روزی نبود که جمعی کثیر قریب به پنجاه و شصت از کوچک و بزرگ به راه آخرت سرعت نمایند. از بعضی مسموع شد که کبابیان گوشت عورات مرده را کباب نموده، صرف می کردند [...] این حالت گرانی به حسب وضع مقتضای فلکی در بلاد ایران، خصوصاً شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان شیوع تمام یافت و مردم بسیار تلف شدند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲/۷۰۱).

تلفات زیاد این قحطی حاکی از بی توجهی حکمرانان پیشین به زیربنای اقتصادی کشور است؛ زیرا در گزارش های مورخان خبری از شیوع این قحطی در مناطق شمالی نیست و معلوم می شود نواحی شمالی دچار این قحطی نشده اند؛ اما نبود راه و وسایل حمل و نقل مناسب، انتقال مواد غذایی را از این مناطق به مناطق صدمه دیده ناممکن می کرد. عوامل دیگری نیز بر بحرانی شدن این اوضاع می افزود. مرگ و میر زیاد چهارپایان که باعث کندی حمل و نقل می شد و همچنین، وقوع این قحطی در زمستان که موجب یخ زدن آسیاب ها و آرد نشدن گندم ها می شد و سرما و برف شدید که هفته ها در کوچه ها و خیابان ها، جاده ها و مسیر کاروان ها را مسدود می کرد، حمل غله را به کلی ناممکن می نمود.

حاصل سخن اینکه در زمان محمد خدا بنده اوضاع بد اقتصادی فزونی یافت و رعیت صدمات زیادی دیدند. قزلباشان در به وجود آوردن این وضعیت بی تأثیر نبودند. در جدال قزلباش ها با یکدیگر

جمعیت از یکدیگر خایف و هراسان بودند و این معنی باعث برهم زدگی شهر و مملکت شده، احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجز و مساکین نمی شد. از بی اعتدالی جُهلا و بی دولتیان قزلباش، تردد در کوچه و بازار دشوار گشت و دروب دکاکین مسدود گشته و دادوستد در اسواق برطرف شد. ابواب مصادره و مؤاخذه مفتوح گردید و مبلغ های کلی به علت مقطع اصفهان و مشکلات ارکان دولت در مملکت به رقم درآمده، تن خواه ارباب حوالات شد.

رعایای بیچاره به دست محصلان شدید گرفتار بودند و چون پرسش نبود، به دست هر کس براتی افتاد. بالمضاعف از رعیت زر می گرفت (اسکندر منشی، ۱۳۸۷: ۸/۳۶۱).

چنین وضعیتی اصلاً برای رونق تجاری و تلاش اصناف، چه برای تولید بهتر و بیشتر و چه برای پرداخت مالیات، مناسب نبود؛ بنابراین، بدترین وضعیت را می توان در این دوره برای اصناف و پیشه‌وران تصور کرد. آثار سوء تعصب مذهبی شاه تهماسب و اعتقاد تندروانه مردم نسبت به وی و شبهاتی که از زمان اسماعیل دوم بر مذهب وارد شد و توجه نکردن حکمرانان و امرا به ارکان دین، در پایان حاکمیت محمد خدابنده نتایج سوء خود را آشکار کرد و مردم در بعضی نقاط کشور تکالیف شرعی را از گردن خود ساقط نمودند و بی قید شدند. «ملک سلطان محمد، در ولایت رستمدر [شمال] آثار الحاد را تازه ساخت [...] و در ولایت او نماز و روزه و تکالیف شرعی بالکل نبود» (گیلانی، ۱۳۵۲: ۸۸). نتیجه این امر کاهش شدید وجوهات و مالیات‌های اسلامی بود که پرداخت نمی شد. امورات بسیاری از مردم فقیر و طبقه پایین جامعه از این طریق اداره می شد که نقض آن نشان از فشار بر این طیف و افزایش فقر در این زمان دارد.

## ۵. نتیجه

با بررسی این مقطع زمانی به خوبی نمایان می شود که نظامی گری آغازین دولت صفوی عاملی مهم برای سوق دادن نهادهای صفوی به سوی اهداف نظامی و جنگی بود. بنابراین، اقتصاد جامعه وظیفه پشتیبانی و حمایت از رویه جنگی دولت را برعهده داشت. ساختار دیوانی دولت صفوی برای استقرار سیاسی بخش عمده‌ای از نیرو و منابع را صرف خویش می کرد. از این رو، تمامی این ساختار نیز در خدمت این اهداف به کار می رفت. به همین دلیل بود که دولت صفوی در این زمان با اندیشه‌ای قومی و طایفه‌ای از امورات اقتصادی جامعه ایران بهره می برد و تئوری اقتصاد دینی در این بخش چندان چشمگیر نبود. دولت تأکید جدی بر جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی و اقتصادی به عنوان بخشی از وظایف

دولت در قبال جامعه نداشت و اگر چه تلاش‌هایی برای بهبود زندگی انجام می‌داد، این امر به‌عنوان وظیفه اصلی دولت برای استقرار قدرت سیاسی بود. بنابراین، ویژگی‌های چنین اندیشه‌ای را می‌توان چنین جمع‌بندی و تحلیل کرد که چند مولفه اصلی در تعامل حاکمیت سیاسی با حیات اقتصادی جامعه عصر صفوی در دوره اول (از عصر شاه اسماعیل تا ابتدای حکومت شاه عباس اول) حاکم است:

۱. نسبت مبتنی بر رابطه مرید و مرادی: بازار و ساخت اقتصادی هر جامعه دارای منطق خاص خود است. در بازار، منطق کار و زدوبند اقتصادی حاکم است، نه منطق مرید و مرادی. این منطق اگر در برابر رابطه مرید و مرادی رنگ باخت، در واقع ما شاهد نوعی بی‌انگیزگی در ساخت بازار خواهیم بود. این منطق بیش از آنکه به شکوفایی اقتصادی جامعه بیندیشد، در فکر مرشدی است که همه مریدان در برابر او سر تعظیم فرود می‌آورند و هیچ برتری‌ای نسبت به هم ندارند. مرید در بست در اختیار مراد خود است و هیچ نوع ابتکار عملی در دست او نیست. اگر مراد همه ثروت را مطالبه کرد، مرید باید در اختیار او قرار دهد و فاقد حق هرگونه پرسش‌گری است. این عدم توجه به منافع شخص کوشش‌گر در عرصه اقتصادی هر نوع انگیزه‌ای را از فرد سلب می‌کند.

۲. انزوای دنیوی: تفکر صوفیانه مبتنی بر نوعی بی‌اعتنایی به دنیاست. حداقل آن این است که دنیایی که صوفیان قدرت‌مدار تعریف می‌کنند، با دنیای مردمان دیگر کاملاً متفاوت است. در دنیای صوفیانه نگاه به رشد جامعه از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با نوعی بی‌اعتنایی توأم است. در این دنیا همه چیز در خدمت مرشد است و او هیچ مسئولیتی در قبال جامعه ندارد و مشارکتش کاملاً توده‌ای است، نه مبتنی بر مصالح جامعه و شکوفایی اقتصادی. دنیای صوفیانه، دنیایی کوچک و ساده و بی‌پیرایه است که در آن مفهوم سرمایه، رشد اقتصادی و ثروت‌اندوزی براساس منافع خصوصی و به تبع اتصال این منافع به منافع ملی مفهوم و معنایی ندارد و از همین رو،

نمی‌تواند پیچیدگی‌های یک دنیای کاملاً عریض و طویل مثل جامعه صفوی عصر شاه‌عباس اول را تحمل کند. اینکه شاه‌عباس می‌کوشید این تفکر را با جایگزینی عناصر دیگر در ساخت قدرت محو نماید، نشانگر آن است که تلقی دنیای صوفیانه دیگر جوابگوی جامعه صفوی آن روزگار نبود. تحولات قبلی در شکنندگی قدرت و دست‌به‌دست شدن آن نشان می‌داد که تفکر صوفیانه با دنیایی که شاه‌عباس تعریف می‌کرد سازگاری نداشت. ممکن است که برای دوره تأسیس، این نوع تفکر می‌توانست کارا باشد؛ اما برای دوره استقرار (از عباس به بعد) اصلاً کارایی نداشت.

۳. تفکر خانقاهی: تفکر خانقاهی مبتنی بر این است که «هر که در این سرای درآمد، آتش دهید و نانش و از ایمانش می‌رسید». این جمله شاید به‌عنوان گزاره اخلاقی مثبت درخورنگرش باشد؛ اما تفکر خانقاهی نوعی هم‌عرضی را توصیه می‌کند. یعنی در واقع، در تفکر خانقاهی به فرد به‌عنوان نیرویی مولد نگریسته نمی‌شود؛ حتی توصیه هم نمی‌شود. این تفکر با آنچه که انگیزه‌ای برای رشد اقتصادی است، در تعارض است. بازار، منطق خاص خود را دارد. آن کس که بیشتر می‌کوشد و نقش بیشتری در گردش سرمایه دارد، بیشتر درآمد دارد و در نتیجه، در جامعه بیشتر می‌تواند محل اثر باشد.

## منابع

- آقاجری، هاشم (۱۳۸۹). *مقدمه‌ای بر مناسبات دینی و دولت ایران عصر صفوی*. تهران: طرح نو.
- اسکندر منشی (۱۳۸۷). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. به‌اهتمام ایرج افشار. چ ۴. تهران: امیرکبیر.
- اشرف، احمد (۱۳۵۳). «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی». *نامه علوم اجتماعی*. س ۱. ش ۱. صص ۲۳-۳۹.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۹). **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه**. تهران: زمینه.
- افوشته‌ای، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳). **نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه**. به اهتمام احسان اشراقی. چ ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- امینی، ابراهیم بن میرک جلال‌الدین (۱۳۸۳). **فتوحات شاهی**. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- باربارو، جوزافا و دیگران (۱۳۸۱). **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**. ترجمه منوچهر امیری. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۷۸). **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**. تهران: صفی‌علیشاه.
- بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین (۱۳۷۷). **شرفنامه**. به اهتمام ولادیمیر ویامینوف زرنوف. چ ۲. تهران: اساطیر.
- بوسه، هریرت (۱۳۶۷). **پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی**. ترجمه غلامرضا ورهرام. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- پیگولوسکایا و دیگران (۱۳۵۴). **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۹). **سفرنامه تاورنیه**. ترجمه ابوتراب نوری. چ ۴. تهران: سنایی.
- تهماسب صفوی (۱۳۶۳). **تذکره شاه تهماسب**. چ ۲. تهران: شرق.
- جنابدی، میرزاییگ بن حسن (۱۳۷۸). **روضه‌الصفویه**. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: موقوفات افشار.
- حسینی استرآبادی، سیدحسین بن مرتضی (۱۳۶۴). **تاریخ سلطانی**. به کوشش احسان اشراقی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- خواندامیر، امیر محمود (۱۳۷۰). تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی. تصحیح محمدعلی جراحی. تهران: گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۶۳). **تاریخ حبیب‌السیر**. زیر نظر دبیرسیاقتی. چ ۳. تهران: خیام.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰). **سفرنامه پیتر دلاواله**. ترجمه شعاع‌الدین شفا. چ ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دولت‌شاه سمرقندی، دولت‌شاه بن بختیشاه (۱۳۳۸). **تذکره الشعراء**. به اهتمام محمد عباسی. تهران: بارانی.
- روحانی، کاظم (۱۳۶۶). «اصناف و پیشه‌وران در تاریخ ایران». **کیهان اندیشه**. س ۶. ش ۱۱ و ۱۲. صص ۵۳-۶۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). «تشکیلات و فعالیت اصناف در عصر صفویه». در **مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت اصفهان**. به کوشش فضل‌الله صلواتی. تهران: اطلاعات.
- روشه، گئی (۱۳۷۳). **تعبیرات اجتماعی**. ترجمه منصور وثوقی. چ ۵. تهران: نشر نی.
- روملو، حسن (۱۳۵۷). **احسن‌التواریخ**. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- سومر، فاروق (۱۳۷۱). **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**. ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی. تهران: گستره.
- سیدای نسفی، میرعابد (۱۹۹۰). **کلیات آثار سیدای نسفی**. تصحیح جابلق‌داد علیشایف. دوشنبه: دانش.
- سیف، احمد (۱۳۹۰). **بحران در استبدادسالاری ایران**. تهران: کتاب آمد.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). **ایران عصر صفوی**. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵). **سیاحت‌نامه شاردن**. ترجمه محمد عباسی. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.



- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی (۱۳۷۱). **قصص الخاقانی**. تصحیح حسن سادات ناصری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شوستر والسر، سسیلا (۱۳۶۴). **ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان**. ترجمه غلامرضا ورهرام. تهران: امیرکبیر.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۹). **ساخت نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی**. چ ۲. تهران: رسا.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۳). **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس**. چ ۴. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- **عالم‌آرای شاه‌اسماعیل** (۱۳۸۸). تصحیح اصغر منتظرصاحب. چ ۳. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- **عالم‌آرای صفوی** (۱۳۶۳). به کوشش یدالله شکری. چ ۲. تهران: اطلاعات.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۵۷). **زندگانی شاه‌عباس اول**. چ ۶. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فلور، ویلم (۱۳۸۸). **نظام قضایی عصر صفوی**. ترجمه حسن زندیه. چ ۳. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- قزوینی، بوداق (۱۹۹۹). **جواهرالخبار**. به کوشش محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا. توکیو: مطالعات فرهنگ‌های زبان‌های آسیا و آفریقا.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۸۶). **لب‌التواریخ**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۸۰). **شهر آشوب (در شعر فارسی)**. به کوشش پرویز گلچین معانی. تهران: روایت.
- گیلانی، ملاشیخعلی (۱۳۵۲). **تاریخ مازندران**. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- لمبتون، آن (۱۳۶۳). **سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
- محقق سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۴). **روضه الانوار عباسی**. تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی. چ ۲. تهران: میراث مکتوب.
- محمد معصوم (۱۳۶۸). **خلاصه السیر**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵). **زبده التواریخ**. به کوشش بهروز گودرزی. تهران: موقوفات افشار.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). **خلاصه التواریخ**. تصحیح احسان اشراقی. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- منجم یزدی، ملاجلال الدین محمد (۱۳۶۶). **تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال**. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.
- میرزارفیعا، محمد رفیع بن حسن (۱۳۴۷-۱۳۴۸). **دستور الملوک**. به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه. ضمیمه مجله دانشکده ادبیات تهران. س ۱۶. ش ۵ و ۶. صص ۴۲-۶۷.
- میرزاسمیعا، محمد سمیع (۱۳۶۸). **تذکره الملوک**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸). **سازمان اداری حکومت صفوی**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- نصر، حسین (۱۳۸۶). **اسلام سنتی در دنیای متجدد**. ترجمه محمد صالحی. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۰). **شاه‌تھماسب صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی)**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نویدی، داریوش (۱۳۸۶). **تغییرات اجتماعی، اقتصادی در ایران عصر صفوی**. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر نی.
- وبر، ماکس (۱۳۸۷). **دین، قدرت، جامعه**. ترجمه احمد تدین. چ ۳. تهران: هرمس.

- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹). *تاریخ روضه الصفاى ناصرى*. قم: حکمت.
- هیئتس، والتر (۱۳۷۱). *شاه اسماعیل دوم صفوی*. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Chadwick, Ruth (1998). "Professional ethics". In *Routledge Encyclopedia of philosophy*.
- Floor, w. m. (1987). "Asnaf". In *Encyclopedia of Iranica*. Vol. IV. London & Newyork. Luzac and co. nross.
- Gudeman, Stephan (2001). *The Anthropolgy of Economy*. (912-950AD). Oxford Blackwell.
- Keyvani, M. (1982). *Artisans and gild life in the later safavid period*. Berlin.